ترجمهٔ کتاب

الوصیّة

از اصول روایی معتبر شیعه

روایات ابوموسی عیسی بن مستفاد بجلی
(درگذشته به سال ۲۲۰ هجری قمری)
از
امام موسی کاظم علیه‌السلام

به کوشش قیس بهجت عطار

ترجمه عبدالحسین طالعی

ترجمة كتاب الوصيّة

به کوشش قیس بهجت عطار

ترجمه عبدالحسین طالعی





کتابخانهٔ تخصصی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام
مشهد، خیابان آزادی، کوچهٔ‌شاهین‌فر (بازارچهٔ‌سراب)
مقابل مسجد فاضل، بنای حسینیه
تلفاکس: ۰۵۱۱-۲۲۵۴۱۲۳
رایانامه: imamalislib@gmail.com
پایگاه: www.imamalislib.com



انتشارات عروج اندیشه
مشهد مقدس
دفتر مرکزی: خیابان آزادی، کوچه شهید خوراکیان،
پاساژ گنجینهٔ کتاب، طبقهٔ ۲- . تلفن: ۲۲۴۲۲۴۸
شعبه ۲: چهارراه شهدا، پاساژفیروزه، طبقهٔ ۱-، پلاک ۶
تلفن: ۲۲۲۴۲۹۹ - ۲۲۱۲۴۷۴


ISBN:978-964-163-250-4

۲۰۰۰ تومان

بسم الله الرحمن الرحیم

سر شناسه	:	عیسی بن مستفاد، ۲۲۰ق. .
عنوان قراردادی	:	الوصیة [من الأصول الروائیة المعتبرة]

عنوان و نام پدیدآورنده: ترجمه کتاب الوصیه (از اصول روایی معتبر شیعه / روایات ابو موسی عیسی بن مستفاد بجلي از امام موسی کاظم علیه اسلام ، به کوشش قیس بهجت عطّار ، ترجمه عبدالحسین طالعی .

مشخصات نشر	:	مشهد : کتابخانه تخصصی امیرالمؤمنین علی علیه السلام، عروج اندیشه ، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	:	۱٦۰ص .
شابك	:	٤ ـ ۲٥۰ ـ ۱٦۳ ـ ۹٦٤ ـ ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
موضوع	:	موسی بن جعفر علیه السلام ، امام هفتم ، ۱۲۸ ـ ۱۸۳ق ـ ـ احادیث.
موضوع	:	وصیت ـ ـ احادیث.
موضوع	:	امامت.
شناسه افزوده	:	موسی بن جعفر علیه السلام ، امام هفتم ، ۱۲۸ ـ ۱۸۳ق.
شناسه افزوده	:	عطار ، قیس ، ۱۹٦۳م . ـ گردآورنده.
شناسه افزوده	:	طالعی ، عبد الحسین ، ۱۳٤۰، مترجم.
شناسه افزوده	:	کتابخانه تخصصی امیر المؤمنین علی علیه السلام ـ مشهد.
شناسه افزوده	:	الوصیه (من الأصول الروائیة المعتبرة).
شماره دیویی	:	۲۹۷/۹٥٦ع۹۸٦و
شماره کنگره	:	BP٤٦/۲٤۹و٦

نام کتاب : **ترجمه الوصیّه**

مؤلّف : **ابو موسی عیسی بن مستفاد بجلی (درگذشتهٔ ۲۲۰هـ)**

محقق : **شیخ قیس عطّار**

مترجم : **عبد الحسین طالعی**

ناشر : **کتابخانه تخصصی امیرالمؤمنین علی عليه السلام ـ عروج اندیشه**

چاپ اول : **بهار ۱۳۹۰**

چاپ : **سعید**

تیراژ : **۳۰۰۰ نسخه**

شابک : **۴ ـ ۲۵۰ ـ ۱۶۳ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸**

ترجمه کتاب الوصیّة

روایات امام موسی کاظم علیه السلام

راوی

ابو موسی عیسی بن مستفاد بجلی (درگذشتهٔ ۲۲۰ھ)

جمع و تدوین

قیس بهجت عطّار موسی

ترجمه

عبدالحسین طالعی

فهرست مطالب

سخن ناشر

احیای متون کهن که از سرمایه‌های ملی و ارزشمند هر کشوری محسوب می‌شود، ضرورتی گریزناپذیر است. از این میان متون کهن اسلامی و شیعی جایگاه خاص خود را دارد. صد البته اگر آن متن کهن گرفتار حوادث تاریخی شده و به عبارت دیگر مفقود شده باشد که دیگر مشکل دو چندان می‌شود و جز نامی در فهرست‌ها، اثری از آن در میان نخواهد بود.

از جملهٔ این آثار، کتاب وزین **«الوصیة»** تألیف علی بن مستفاد بجلی متوفی ۲۲۰هـ. ق که از یاران حضرت امام کاظم علیه السلام بوده و از محضر آن امام همام کسب فیض نموده است. متأسفانه اصل این اثر گران‌سنگ تاکنون به دست نیامده اما خوشبختانه بعضی از روایات آن در کتب مختلف باقی مانده است.

محقق توانا جناب حجة الاسلام قیس عطار که به حق از پژوهندگان نادر جامعهٔ علمی ماست در حد توان کتاب را براساس روایات منقول از آن بازسازی نمود. متن عربی این کتاب با نام «الوصیة» توسط کتابخانه تخصصی امیر المؤمنین علی علیه السلام به

زیور طبع آراسته شد و مورد استقبال مجامع و شخصیت‌های علمی قرار گرفت.

اینک به منظور بهره‌گیری فارسی زبانان، جناب آقای عبدالحسین طالعی، محقق عالیقدر و پر تلاش در زمینهٔ فرهنگ علوی، با اشتیاق اقدام به ترجمهٔ این کتاب نموده است.

انتشار این کتاب نیز از سوی کتابخانهٔ تخصصی امیر المؤمنین علی علیه السلام موجب مسرت و گامی دیگر در جهت احیای وصایت و ولایت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است.

توفیق روز افزون این عزیزان و سایر پژوهشگرانی که در راستای احیای فرهنگ علوی می‌کوشند را در سایهٔ ولایت علوی از خداوند متعال خواهانیم.

کتابخانهٔ تخصصی امیرالمؤمنین علی علیه السلام

مشهد مقدس

۱۳۸۹

سخن مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا دين الله القويم وصراطه المستقيم.

السلام عليك أيّها النبأ العظيم الذي هم فيه مختلفون وعنه يُسئلون.

السلام عليك يا أميرالمؤمنين [1].

[۱]

کتابی که خوانندگان گرامی پیش روی خود دارند، ترجمه‌ای است از کتاب «الوصيّة» که اصل آن را جناب عیسی بن مستفاد بَجلی (درگذشتهٔ ۲۲۰ هجری قمری) ـ از اصحاب امام کاظم و امام جواد علیهما السلام ـ نگاشته و متأسفانه اصل آن به دست ما نرسیده است. از این روی، محقق معاصر شیخ قیس بهجت عطّار، بر مبنای سی و شش حدیث از آن ـ که با تلاش فراوان چندین ساله در منابع معتبر دیگر یافته ـ به بازسازی و تدوین مجدّد بخش‌هایی از آن پرداخته است.

---

۱ جملاتی از زیارت غدیریه، مروی از امام هادی علیه السلام، که محدث قمی در باب زیارات کتاب شریف مفاتیح الجنان نقل کرده است.

[۲]

محقّق گرامی، علاوه بر کتابهای کافی نوشتهٔ ثقة الاسلام کلینی و خصائص الائمة نوشتهٔ شریف رضی، به شش نسخه از کتاب طُرَف نوشته سید ابن طاووس[۱] و سه نسخهٔ خطی از کتاب مصباح الأنوار نوشته شیخ هاشم بن محمد رجوع کرده و اختلاف نسخه‌ها را در پانویس‌ها یادآور شده است. همچنین مقدّمهٔ مبسوطی آورده است در باب جناب عیسی بن مستفاد، اثبات اعتبار و وثاقت رجالی او، نقد برخی منابع رجالی در این زمینه، شناسایی او در حدّ ممکن و مقدور، شناخت کتاب الوصيّة و منابعی که با واسطه یا بدون واسطه یا غیر مستقیم از آن نقل کرده‌اند.

[۳]

درون مایهٔ کتاب الوصية، شامل حقایقی بس گران‌سنگ و بیش بها است که نسل امروز باید بداند و از آنها آگاه شود. بی‌خبری از این‌گونه حقایق والای ولایت، راه را بر هجوم فکری دیگران گشوده است. بدین روی؛ باید دریچه‌ای از این مطالب مستند و معتبر حدیثی و تاریخی بر روی جوانان گشود تا بخوانند و بدانند که بر سرِ این دین چه‌ها رفته و این امانت گرانقدر الهی، با چه خون دل خوردن‌ها، به دست ما رسیده است...

---

۱. یکی از این شش نسخه، نسخهٔ چاپی طرف (چاپ نجف) بوده و بقیه، خطّی است.

[۴]

پانویس‌های محقّق در ترجمه نیامده است. از آنجا که اصل کتاب، توسط کتابخانهٔ تخصصی امیر المؤمنین علی علیه السلام انتشار یافته و قابل دسترسی و تهیه است، پژوهشگران، خود می‌توانند به متن و این پانویس‌ها رجوع کنند. پاره‌ای توضیحات ضروری نیز در پانویس‌ها افزوده شد که با عنوان «مترجم» بدان اشاره شده است. نیز فشرده‌ای از مقدمهٔ محقّقانه و مبسوط محقّق گرامی جناب قیس عطار ـ که پس از این می‌آید ـ به این ترجمه افزوده شد تا گوشه‌ای از سرگذشت این کتاب بر خوانندگان روشن گردد.

[۵]

این مقدمه به پایان نمی‌رسد، مگر با تشکّر از کسانی که این ترجمه با کمک آنها به سامان رسیده است، به ویژه:

ـ جناب حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ مرتضی فرج‌پور ـ محقق و مدرس محترم حوزهٔ علمیهٔ قم ـ که تمام ترجمه را، قبل از چاپ، از نظر گذرانیدند و در حلّ برخی مشکلات متن به مترجم کمک رساندند.

ـ مدیر و مؤسس کتابخانهٔ تخصصی امیرالمؤمنین علی علیه السلام ـ که این ترجمه را ـ همچون متن کتاب ـ در ردیف منشورات کتابخانه

قرار دادند و بدین‌سان، گامی دیگر در راه تبلیغ پیام ارزشمند غدیر برداشتند.

- خانم فداکار و صادقی که با حروفچینی کتاب، یادگاری جاودانه در آستان مقدس علوی، از خود بر جای نهادند و خانم‌ها صادقی و سلیمانی که در این جهت کمک کردند.

ناگفته پیداست که تمام نقص‌ها و نارسایی‌ها بر عهدهٔ این بنده است و ارزش و اعتبار آن، از گویندگان معصوم این کلمات نورانی سلام الله علیهم اجمعین، چنان که کمال و پختگی کلّ کتاب، به تلاش‌های محدّثان پیشین و محقّق کتاب جناب شیخ قیس عطّار برمی‌گردد.

امید از لطف الهی و عنایت علوی که تمام این عزیزان بر خوانِ احسانِ امام امیرالمؤمنین علیه افضل صلوات المصلّین در دو سرا میهمان باشند.

[۶]

دعای ارزشمند و مستجاب پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله در روز غدیر، بهترین پشتوانهٔ کسانی است که در راه نشر و ابلاغ پیام غدیر می‌کوشند و دشواری‌ها را به جان می‌خرند. آن حضرت در روز غدیر، برای یاوران امیرالمؤمنین علیه السلام از خداوند متعال یاری خواست. و برای کسانی که با داشتن امکانات، از کمک امیرالمؤمنین علیه السلام شانه خالی کنند، از خدای منّان خواست تا دست یاریِ خود را از سر

آنها بردارد «**اللّهمَّ ... انصر مَن نصره واخذل مَن خذله**»، بارالها یاری کن هرکه یاری‌اش دهد، و خوار ساز هرکه خوارش کند.

همچنین فرزند برومندش حضرت خاتم الوصیّین امام مهدی علیه السلام در مورد آن مرد صفَینی ـ که پس از سده‌های دراز، در یک بیابان بی‌کسی به یاریِ امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام شتافت ـ فرمود:

«**نصرتنا فنصرناك، ولینصرنّ الله مَن ینصره**»[1]، تو ما را یاری کردی، اینک ما به تو یاری می‌رسانیم. به یقین، هر که خدایش را یاری رساند، خداوند او را کمک می‌کند.

همان دعا و همین عنایت، بهترین توشهٔ راه تواند بود تا سختی‌های مسیر را آسان نماید و چشم‌انداز ظهور وارث غدیر را از کنار برکهٔ غدیر به پیروان غدیر نشان دهد. و آن روز، بسی نزدیک است ... .

عبدالحسین طالعی

اسفند ۱۳۸۹ ـ ربیع الثانی ۱۴۳۲

---

۱. بحار الانوار ۵۲: ۷۵.

سخنی از محقّق کتاب[1]

[۱]

الف. سابقهٔ وصایت، به ابتدای آفرینش انسان می‌رسد. آدم ابوالبشر علیه السلام فرزندش را به عنوان وصیّ خود برگزید. و این سنّت الهی در تمام پیامبران تداوم یافت.

در میان تمام پیامبران، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به امر الهی، به عنوان آخرین پیام‌آور، برگزیده شد. آن جناب نیز برادر و پسر عموی خود امیرالمؤمنین علیه السلام را به وصیت و امامت برگزید. البته تمام دشواری‌هایی که آن جانشینانِ بحق با آن روبرو بودند، این وصیِّ بحق نیز به اندازهٔ تمام آنان بلکه بیشتر، با آنها مواجه شد.

---

۱. این گفتار، فشرده‌ای است از مقدمهٔ مفصّل محقّق کتاب (جناب شیخ قیس بهجت العطّار) که در حجمی بیش از چهل صفحه، در ابتدای متن کتاب (چاپ مشهد: کتابخانهٔ تخصصی امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ۱۳۸۷ شمسی) آمده است. ترجمه فارسی متن کامل مقدّمه، در نشریهٔ آینهٔ پژوهش شمارهٔ ۱۲۱ به چاپ رسیده و همچنین در پایان کتاب آمده است. و در این جا، برای آگاهی خوانندگان گرامی از کتاب و نویسنده‌اش، خلاصهٔ آن می‌آید.

ب. رسول خدا ـ به زبانی حقّ گو که کلامی جز وحی از آن صادر نشد ـ فرمود: «هر پیامبری را وصیّ و وارثی است، و علی وصیّ و وارث من است»[۱]. پیامبر، این سخن را از آغاز دعوت خود در یوم الدار تا آخرین روزهای عمر خود در غدیر، به شیوه‌های گونه‌گون تکرار کرد. احادیث فراوان بر این حقیقت گواه است که در بسیاری از کتابهای فریقَین آمده است.

ج. در این باب، کتاب‌های مستقلّی نیز نوشته شده، و یکی از کهن‌ترین این کتاب‌ها از اصحاب امامان معصوم علیهم السلام ـ که بخش عمده‌ای از آن به دست ما رسیده ـ «کتاب الوصیّة» نوشتهٔ عیسی بن مستفاد بجلی است. پیش از آن یا همزمان با آن، آثاری دیگر در این زمینه نوشته شده که به دست ما نرسیده و فقط نام آنها در منابع کتابشناسی آمده است، از جمله: هشام بن حکم (متوفی ۱۹۹)، محمد بن سنان (متوفی ۲۲۰)، علی بن مهزیار و ... .

[۲]

الف. عیسی بن مستفاد، از بزرگانی است که تاریخ، توجهّی به ثبت نکات مربوط به او نشان نداده است. از این روی، سال دقیق تولّد او را نمی‌دانیم؛ ولی از آنجا که احادیثی از امام کاظم علیه السلام

---

۱. تاریخ دمشق ۳: ۵، الریاض النضرة ۲: ۱۷۸.

روایت کرده، می‌توانیم به قطع بگوییم که در سال ۱۶۰ هجری در قید حیات بوده است.

البته امام کاظم علیه السلام با چند تن از خلفای عباسی معاصر بوده، که در مرحلهٔ اوّل آن (سال ۱۴۸ ـ ۱۷۰) حضرتش با بخشی از خلافت منصور، تمام دورهٔ مهدی عباسی و تمام دورهٔ هادی عبّاسی، و در مرحلهٔ دوم (۱۷۰ ـ ۱۸۳) با هارون الرشید معاصر بود.

بر ما روشن نیست که عیسی بن مستفاد در کدام مرحله، این احادیث را از امام کاظم علیه السلام فراگرفته است. احتمال دارد که او در ضمن سفرهای حجّ حضرتش در مدینه یا در ضمن فواصل زندان‌ها و دستگیری‌های آن حضرت در بغداد، به حضور آن جناب می‌رسیده و احادیث را فرا می‌گرفته است. به هر حال، بر اساس دلایل مختلف، می‌توان گفت که عیسی بن مستفاد در سال ۱۶۰ در قید حیات بوده است و به شهادت دانشمندان علم رجال، وی در سال ۲۲۰ همزمان با شهادت امام جواد علیه السلام درگذشته است.

ب. دانشمندان رجالی تصریح کرده‌اند که وی، از یاران امام کاظم و امام جواد علیهما السلام بوده و او را به عنوان صحابیِ امام رضا علیه السلام یاد نکرده‌اند. از سوی دیگر، می‌دانیم که او نابینا بوده و مسافرت ـ با توجّه به دشواری‌های آن روزگار ـ برایش مشکل بوده است. از این روی، به نظر می‌رسد که وی در بغداد سکونت داشته و به مدینه یا خراسان نرفته است.

ج. امام کاظم علیه السلام، عیسی بن مستفاد را شخصی می داند که «برای ژرف نگری می‌پرسد»[۱]، «در امور مختلف بسیار کنکاش می‌کند و به چیزی جز کشف آنها رضایت نمی دهد»[۲].

نیز می‌بینیم که عیسی بن مستفاد به امام کاظم علیه السلام می‌گوید: «من در مورد این امور می‌پرسم تا در مورد دینم سود ببرم و به ژرف نگری برسم، مبادا ـ ناخواسته ـ گمراه شوم. من چگونه کسی مانند شما بیابم تا دشواری‌ها را برایم روشن سازد؟»[۳]

از این نکات بر می‌آید که عیسی همواره با امام کاظم علیه السلام همراه بوده است، چنان که پدرش مستفاد نیز در خدمت امام صادق علیه السلام بوده و احادیثی از آن بزرگوار فراگرفته است، که یکی از آنها را بر امام کاظم علیه السلام عرضه کرده و آن جناب، کلام مستفاد را تصدیق می‌کند[۴].

د. بیشتر احادیثی که عیسی بن مستفاد روایت کرده، در باب وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام، چگونگی آغاز اسلام و بیعت گرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله برای حضرت علی علیه السلام و نیز آخرین روزها ـ بلکه واپسین لحظات ـ عمر پیامبر است.

---

۱. حدیث اول این کتاب.

۲. حدیث سی و دوم این کتاب.

۳. حدیث سی و دوم همین کتاب.

۴. حدیث سی و یکم همین کتاب.

اهتمام به این امر، در زمانی اهمیت خود را نشان می‌دهد که بدانیم عبّاسیان در اوائل استقرار خود می‌کوشیدند تا خود را وصیّ پیامبر وانمود کنند. در چنین وضعیتی، عیسی بن مستفاد، محرم اسرار امام زمان خود بوده و حقایق والای ولایت را از حضرتش شنیده و به نسل‌های بعدی رسانده است.

[۳]

الف. «کتاب الوصیة»، مجموعه‌ای از احادیثی است که عیسی بن مستفاد بجلی از امام کاظم علیه السلام در زمینهٔ وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است.

دانشمندان علم رجال، این کتاب را از آنِ عیسی بن مستفاد دانسته و آن را در اختیار داشته و از مشایخ خود روایت کرده‌اند، از جمله نجاشی، شیخ طوسی، ابن غضائری، علاّمه حلّی و مولی محمد اردبیلی [۱].

علامهٔ مجلسی این کتاب را از «اصول معتبره» می‌داند [۲]. و اعتماد ثقة الاسلام کلینی و سید رضی الدین علی بن طاووس و سیّد رضی بر آن را دلیل اعتبار آن می‌گیرد [۳].

---

۱. رجال نجاشی: ۲۹۸، فهرست طوسی: ۱۸۱، مجمع الرجال قهپایی ۴: ۳۰۶ (به نقل از رجال ابن غضائری)، رجال علامه حلی: ۲۴۲، جامع الرواة ۱: ۶۵۴.
۲. مرآة العقول ۳: ۱۹۳.
۳. بحار الانوار ۲۲: ۴۹۵.

ب. اصل این کتاب به دست ما نرسیده است. ولی پاره‌ای از احادیث آن در چند منبع موثّق آمده است. در این میان، برخی از محدّثان، اصل کتاب را در اختیار داشته و از آن در آثار خود مستقیماً نقل کرده‌اند؛ مانند:

- ثقة الاسلام کلینی در کتاب کافی [۱].
- شریف رضی در کتاب خصائص الائمة [۲].
- سید ابن طاووس در کتاب طُرَف [۳].
- شیخ هاشم بن محمد [۴] در کتاب مصباح الانوار [۵] که تاکنون چاپ نشده است، و چند نسخهٔ خطی از آن موجود و در دسترس است.

برخی از احادیث کتاب، در دو یا چند منبع از منابع یاد شده آمده است، از جمله آنچه سید ابن طاووس و شیخ هاشم نقل کرده‌اند [۶].

از این نقل قول‌های مستقیم بر می‌آید که اصل کتاب الوصیة، نزدیک به چهار قرن در دسترس دانشمندان امامیه بوده است.

---

۱. احادیث ۱۰ و ۱۱ کتاب.
۲. احادیث ۲۶ و ۲۷ کتاب.
۳. احادیث ۱ تا ۹، ۲۸، ۳۳ و ۳۵ کتاب.
۴. ایشان، از دانشمندان شیعه در قرن هفتم بوده‌اند.
۵. احادیث ۱۳، ۲۲، ۳۰، ۳۱ و ۳۴ کتاب.
۶. احادیث ۱۴ تا ۲۰، ۲۳ تا ۲۷، ۲۹ و ۳۲ کتاب.

افزون بر اینان، گروهی از محدّثان شیعه، احادیث عیسی بن مستفاد را ـ به نقل از آن منابع ـ در آثار خود آورده‌اند، مانند:

ـ سید هاشم بحرانی در کتاب «التحفة البهية في إثبات الوصية»[1].

ـ بیاضی عاملی در کتاب «الصراط المستقیم».

ـ علّامه محمدباقر مجلسی در کتاب «بحار الانوار».

ج. مجموع آنچه در این منابع، از کتاب الوصیّة عیسی بن مستفاد نقل شده، سی و شش حدیث است که در این کتاب، به ترتیب زمان وقوع رویدادها آمده است. بدین ترتیب می‌توان این مجموعه را گلچینی بازسازی شده از کتاب الوصیّة دانست، که به همّت محدّثان پیشین، به دست ما رسیده است. و در این فرصت، به آگاهی خوانندگان حق طلب می‌رسد.

---

۱. نشر یافته توسط کتابخانه تخصصی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام سال ۱۳۸۶ در دو جلد.

حدیث یکم

شروط و پیمان‌های اسلام، در سخنان رسول خدا صلی الله علیه وآله با امیرالمؤمنین وخدیجه کبری علیهما السلام

عیسی بن مستفاد گوید: از امام موسی بن جعفر علیه السلام درباره آغاز اسلام پرسیدم. فرمود: من از پدرم، جعفر بن محمد علیه السلام در مورد آغاز اسلام پرسیدم، که علی علیه السلام چگونه اسلام آورد؟ و خدیجه رضی الله عنها چگونه اسلام آورد؟

امام موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: تو دست بر نمی‌داری مگر این که ریشه و آغاز علم را بجویی. به خدا سوگند که تو می‌پرسی تا به ژرف‌نگری در دین دست یابی.

آنگاه حضرتش افزود: پدرم به من فرمود: زمانی که آن دو اسلام آوردند، رسول خدا صلی الله علیه وآله آنها را فرا خواند و فرمود:

ای علی و ای خدیجه! برای خدا اسلام آوردید و در برابر او تسلیم شدید.

نیز فرمود: جبرئیل نزد من است و شما را به بیعت اسلام فرا می‌خواند. اینک اسلام آورید تا به سلامت برسید و اطاعت کنید تا هدایت شوید.

گفتند: چنین کردیم و فرمان بردیم، ای رسول خدا!

فرمود: جبرئیل نزد من است و به شما می‌گوید: اسلام را شروط، عهدها و پیمان‌هایی است. اینک بر آن آغاز کنید بدانچه خداوند بر شما شرط کرده، که برای خودش و پیامبرش (این شروط را پاس دارید) و بگویید: شهادت می‌دهیم که معبودی (بحق) جز خدا نیست که در مُلک خود شریکی ندارد؛ کسی او را نزاده و او فرزندی نزاید و همسری برنگیرد؛ معبودی یگانه و مورد اخلاص است. نیز (شهادت می‌دهیم) که محمد صلی الله علیه وآله بنده و رسول اوست، که او را بر تمام مردم تا قیام قیامت فرستاد. و شهادت می‌دهیم که خدا زنده می‌دارد و جان را می‌گیرد، بالا می‌برد و پایین می‌آورد، بی‌نیاز می‌سازد و فقیر می‌گرداند، هر کاری که مشیت او بخواهد، چنان می‌کند، و کسانی را که در قبرهایند بر می‌انگیزد.

گفتند: شهادت دادیم.

فرمود: همچنین إسباغ وضو [1] با وجود دشواری‌ها، شستن دو دست و صورت و دو ذراع، مسح سر و مسح پاها تا محلّ برجستگی پا، غسل جنابت درگرما و سرما، بر پاداشتن نماز، گرفتن زکات از مال حلال و قرار دادن آن در میان اهل آن، حجّ خانهٔ خدا، روزهٔ ماه رمضان، جهاد در راه خدا، نیکی به پدر و مادر، صلهٔ رحم، عدالت در میان مردم، و تقسیم مال به مساوات.

---

۱. إسباغ وضو: وضو را به طور کامل انجام دادن.

نیز: وقوف [دست نگه داشتن] و إحاله به امام در هنگام شبهه، زیرا که شبهه‌ای نزدِ او نیست؛ و پیروی از ولیّ امر (امام معصوم) پس از من، و معرفت او در حیات من و پس از مرگ من، و معرفت امامانی که بعد از ولیّ امر من یک به یک (می‌آیند).

همچنین: قبول ولایت اولیای خدا و دشمنی با دشمنان خدا، برائت از شیطانِ رانده شده و حزب و پیروان او، و برائت از حزب‌های تَیْم و عَدِیّ و امیّه و رهروان و پیروان آنان.

نیز: زندگانی بر مبنای دین و سنّت من و دین و سنّت وصیّ من تا روز قیامت و مردن به همین‌گونه، بدون این که نسبت به امر او، مخالفت نماید، یا بر او پیش افتد، یا از او عقب بماند.

همچنین: ترک شراب نوشیدن و دشمنی با مردم.

ای خدیجه! فهمیدی که پروردگارت چه شرطی بر تو دارد؟

خدیجه پاسخ داد: آری (فهمیدم)، ایمان آوردم و تصدیق کردم، رضایت دادم و تسلیم شدم.

امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشت: من نیز بر این شروط، وفا دارم.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: ای علی! آیا بیعت می‌کنی بر آنچه با تو بدان شرط کردم؟

گفت: بلی.

آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دست خود راگشود ، دست علی را در دست خود نهاد و فرمود : ای علی ! با من بیعت کن بر اساس آنچه با تو شرط کردم ، و اینکه باز داری مرا از آنچه خود را از آن باز می‌داری .

علی علیه السلام گریست و عرضه داشت : پدر و مادرم فدایت ! لا حول ولا قوّة إلّا باللّه .

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود : به پروردگار کعبه سوگند که هدایت شدی ، راه رشد پیمودی ، توفیق یافتی ، و خداوند تو را هدایت کرد .

ای خدیجه ! دست خود را بالای دست علی بگذار ، و با او بیعت کن به مانند آنچه علی بن ابی طالب علیه السلام بر آن بیعت کرد ،(با این تفاوت) که جهاد بر تو نیست . پس آن حضرت هم بیعت کرد .

بعد از آن پیامبر فرمود : ای خدیجه ! این است علی ، مولای تو و مولای مؤمنان ، و پس از من امام آنهاست .

خدیجه گفت : ای رسول خدا ! درست فرمودید . من بر مبنای آنچه گفتید با او بیعت کردم . خدا را و شما را بر این امر شاهد می‌گیرم و خداوند کافی است که شاهد و دانا باشد .

حدیث دوم

بیعت گرفتن پیامبر صلی الله علیه وآله از جناب حمزه

امام کاظم از امام صادق علیه السلام:

زمانی که پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه هجرت کرد و مردم پیرامون حضرتش گِرد آمدند، و پیامبر در مدینه سکونت گزید، و زمان جنگ بدر فرا رسید، مردم را به بیعت فرا خواند.

مردم به سمع و طاعت، با پیامبر بیعت کردند. برنامهٔ پیامبر آن بود که هر وقت تنها می‌شد علی علیه السلام را فرا می‌خواند، و در مورد کسانی از آن جماعت که وفا می‌کنند و افرادی که وفا نمی‌کنند به او خبر می‌داد؛ امّا از او می‌خواست که آن مطالب را بپوشاند.

سپس رسول اللّه صلی الله علیه وآله، (سه تن:) علی علیه السلام، حمزه رضی الله عنه و فاطمه علیها السلام را فرا خواند و به انها فرمود: با من بیعت کنید، بیعت رضا.

حمزه گفت: پدر و مادرم فدایت! بر چه مبنایی بیعت کنیم؟ مگر پیشتر بیعت نکرده‌ایم؟

پیامبر پاسخ داد: ای شیر خدا و شیر رسول او! با خدا ورسولش

بیعت کن به وفا و استقامتی که برای برادر زاده‌اش (علی علیه السلام) خواهی داشت. در آن صورت، ایمان را به کمال می‌رسانی.

حمزه گفت: آری؛ گوش جان می‌سپارم و اطاعت می‌کنم. آنگاه دست خود را پیش آورد.

پیامبر فرمود: ﴿یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ﴾[1].

علی، امیر مؤمنان است.

حمزه، سرور شهیدان است[2].

جعفر، در بهشت پرواز می‌کند.

فاطمه، سرور زنان در تمام جهان‌ها است.

دو نوادهٔ پیامبر، حسن وحسین، سروران جوانان اهل بهشت‌اند.

این شرطی است از خداوند بر تمام مسلمانان، همگی از جنّ و انس. «پس هر کس پیمان بشکند، فقط به زیان خود پیمان می‌شکند و هر که وفا کند بدانچه بر آن با خداوند پیمان بسته، خداوند به او

---

۱. سوره فتح، آیه ۱۰. بخشی از آیه‌ای که بر اساس آن، وقتی پیمانی مورد رضایت خدای تعالی باشد، گویی خداوند نیز دست خود را بر روی دست دیگران می‌نهد. توضیح این که طبق رسمی قدیمی ـ که هنوز هم تا حدّی جریان دارد ـ جمعی که می‌خواهند پیمانی خاصّ ببندند، دست‌های خود را روی دست هم می‌گذارند. (مترجم)

۲. لقب «سید الشهداء» تا قبل از رویداد کربلا، اختصاص به جناب حمزه داشت. (مترجم)

اجری بزرگ خواهد داد»[۱].

پس از آن پیامبر، این آیه را خواند:

«کسانی که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند. دست خدا ورایِ دست‌های آنان است»[۲].

---

۱. بخشی دیگر از آیهٔ ۱۰ سوره فتح.

۲. بخشی دیگر از آیهٔ ۱۰ سوره فتح.

حدیث سوم

سرآغاز دشمنی

امام کاظم ، از امام صادق علیه السلام :

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله نزد مردم آمد و به مانند آنچه اهل بیت خود علیهم السلام را برای بیعت فرا خوانده بود ؛ مردم را یک یک فرا خواند . آنان بیعت کردند . و کینه و دشمنی با ما (اهل بیت) از آن روز آشکار شد .

یکی از شروطی که پیامبر صلی الله علیه وآله معیّن کرده بود ؛ آن بود که این امر (امامت) مورد منازعه و غلبه قرار نگیرد و هر کس چنین کند ، با خدا و رسولش نزاع کرده باشد .

حدیث چهارم
با حمزه علیه السلام

امام کاظم، از پدرش، از جدّ بزرگوارش علیهم السلام روایت فرموده‌اند:

در آن شب که فردای آن، حمزه مورد اصابت قرار گرفت (به شهادت رسید) رسول خدا صلی اللّه علیه وآله او را فرا خواند و فرمود:

ای حمزه! ای عموی رسول خدا! نزدیک است که به غیبتِ دوری، غایب شوی. آنک، زمانی که بر خدای تبارک و تعالی وارد شوی و خدایت دربارهٔ شرایع اسلام و شروط ایمان بپرسد؛ چه می‌گویی؟

حمزه گریست و گفت: پدر و مادرم فدایت، به من راه بنما و مرا بفهمان.

پیامبر فرمود: ای حمزه! از سر اخلاص شهادت می‌دهی که معبودی بحقّ جز خدا نیست، و من رسول خدایم که مرا بحقّ برانگیخته است.

حمزه گفت: گواهی دادم.

فرمود: و [شهادت می‌دهی که] بهشت حقّ است؛ دوزخ حقّ

است ؛ و قیامت آمدنی است بدون این که تردید در آن باشد ؛ و صراط حق است ؛ و میزان حقّ است ؛ و هر که به اندازهٔ وزن یک ذرّه کار خیر انجام دهد ، آن را می‌بیند ؛ و هر کس به اندازهٔ وزن یک ذرّه کار شرّ انجام دهد ، آن را می‌بیند [۱] ؛ و گروهی در بهشت‌اند و گروهی در دوزخ [۲] ؛ و این که علی ، بر مؤمنان امیر است .

حمزه گفت : گواهی دادم ، اقرار کردم ، ایمان آوردم و آنها را درست و راست می‌دانم .

پیامبر فرمود : [و شهادت می‌دهی که] امامان از دودمان او ، حسن و حسین علیهما السلام هستند ، و امامت در خاندان حسین است .

حمزه گفت : ایمان آوردم و تصدیق کردم .

پیامبر فرمود : و [شهادت می‌دهی که] فاطمه سرور زنان جهان‌هاست ، از پیشینیان و آیندگان .

حمزه فرمود : آری ، آن را نیز راست می‌دانم .

پیامبر فرمود : و [شهادت می‌دهی که] حمزه ، سرور شهیدان است و شیر خدا و شیر رسولش و عموی پیامبر اوست .

در این جا حمزه گریست و گفت : آری ، درست گفتی و نیکی و

---

۱. اشاره به آیهٔ قرآن : زلزال / ۷ ـ ۸.

۲. اشاره به آیهٔ قرآن : شوری / ۷.

دادگری کردی ، ای رسول خدا . و آن‌چنان گریست که به روی خود در افتاد ، در حالی که چشمان پیامبر را می‌بوسید .

پیامبر فرمود : [و شهادت می‌دهی که] جعفر ـ برادر زاده‌ات ـ طیّار است که در بهشت ، همراه با ملائکه پرواز می‌کند ، و نیز این که محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش بهترینِ آفریدگانند .

ای حمزه ! به پنهانی و آشکار آنها و ظاهر و باطنشان ایمان می‌آوری ، به این عقیده زندگی می‌کنی و بر آن می‌میری . کسانی که ولایتشان را دارند ، ولیّ خود می‌دانی و کسانی را که دشمنی با آنها می‌کنند ، دشمن می‌داری .

گفت: آری ، ای رسول خدا ! خدا را شاهد می‌گیرم و تو را ـ نیز ـ گواه می‌دانم . و خدا برای گواه بودن بسنده است .

پیامبر فرمود : خداوند ، تو را استوار بدارد و توفیق دهاد !

حدیث پنجم

شرایع و شروط اسلام در سخنان پیامبر صلی الله علیه وآله با ابوذر و سلمان و مقداد

امام کاظم، از امام صادق علیهما السلام:

رسول خدا صلی الله علیه وآله، (یاران خود) ابوذر و سلمان و مقداد را فرا خواند. به آنها فرمود: آیا شرایع و شروط اسلام را می‌شناسید؟

گفتند: هر چیزی راکه خدا و رسولش به ما بشناساند، می‌شناسیم.

فرمود: به خدا سوگند، آنها فزون از حدّ شمار است. مرا بر خودتان گواه بدارید - در حالی که خدا و ملائکهٔ او برای شهادت بر شما بسنده‌اند - بر آن که از سر اخلاص ایمان آورید که معبودی بحقّ جز خدا نیست، که او را در سلطنتش شریکی نیست و در ملکش مانندی نباشد.

و این که من فرستادهٔ خدایم که مرا به حقّ برانگیخت.

و این که قرآن، پیشوایی از جانب خدا و حَکَمی عَدْل است.

و این که قبله - قبلهٔ من - به سوی مسجد الحرام است که قبله‌ای برای شما است.

و این که علی بن ابی طالب علیه السلام وصیّ من و امیرمؤمنان، و ولیّ و مولای مؤمنان است.

و این که حقّ او ، از جانب خداوند ، فرض شده و واجب است ، و طاعتش اطاعت خدا و رسول اوست، و امامان از فرزندان اویند . و این که مودّت اهل بیت فرض شده ، و واجب بر هر مرد و زن مؤمن است .

همچنین : برپاییِ نماز در وقت آن ، بیرون آوردن زکات از مال حلال ، هزینه کردنِ آن برای اهلش ، و بیرون آوردن خمس مال از تمام آنچه هر فرد از افراد مردم تملّک می‌یابد ، تا آنجا که به ولیّ و امیر مؤمنان ـ و پس از او به امامان از فرزندانش ـ برساند .

کسی که ناتوان باشد و فقط مال اندکی داشته باشد ، باید آن را به افراد ناتوان از دودمانم از فرزندان امامان برساند. اگر نتوانست، به شیعهٔ آنها برساند، یعنی کسانی که ائمه علیهم السلام را وسیلهٔ ارتزاق قرار نداده‌اند و به واسطهٔ آنها جز خدا و حقّ واجب راکه بر عهدهٔ آنان است ، نمی‌خواهند .

و عدل در میان افراد تحت سرپرستی خود ، و تقسیم مال به طور تساوی ، و سخن گفتن به حق ، و این که حکم به کتاب (قرآن) همان‌گونه است که امیرالمؤمنین علیه السلام عمل می‌کرد ، و فرائض (ارث) بر مبنای کتاب خدا و احکام الهی است ، و اِطعام طعام ، با وجود دوست داشتن آن ؛ و حجّ بیت اللّه و جهاد در راه خدا ، و روزهٔ ماه رمضان، و غسل جنابت ، و وضوی کامل با (شستن) دو دست و صورت و دو ذراع تا آرنج ، و مسح بر سر و بر پاها تا محلِ برآمدگی آن ، نه بر کفش و نه بر نقاب و نه بر عمامه .

و دوستی خاندانم در راه خدا، و محبّت به شیعهٔ اهل بیت به خاطر آنها، و دشمنی با دشمنانشان، و دشمنی با هر که ولایت دشمنانشان را به عهده گیرد، و دشمنی در راه خدا و برای او، و ایمان به قَدَر، خیر و شرّ آن، شیرین و تلخ آن.

نیز (شرط ببندید) بر آن که حلال قرآن را حلال بدارید و حرام آن را حرام بدانید، به احکام آن عمل کنید و متشابه را به اهل آن باز گردانید. پس آنگاه که بر کسی چیزی از عمل آن پوشیده ماند، که از من فرا نگرفته و نشنیده بود، وظیفه دارد به علی بن ابی‌طالب رجوع کند، چراکه او می‌داند همهٔ آنچه را به او آموخته‌ام: ظاهر و باطن آن، و محکم و متشابه آن. و او بر مبنای تأویل آن می‌جنگد همان‌گونه که من بر تنزیل آن جنگیدم.

همچنین گردن نهادن به ولایت اولیای خدا ـ محمد صلی‌الله علیه و آله و دودمانش، به ویژه امامان ـ و قبول ولایت موالیان و پیروان آنها، و برائت و دشمنی با کسانی که با اهل بیت دشمنی کنند و مخالفت ورزند، مانند دشمنی شیطانِ رانده شده؛ و برائت از کسانی که پیرو و تابع آنها باشند، و پایمردی بر طریق امام (شرط اسلام است).

بدانید! که من کسی را بر علی علیه السلام مقدّم نمی‌دارم. پس هر که بر او پیشی گیرد، ستمگر است. پس از من، بیعت برای غیر او گمراهی و کاری بی‌تدبیر و لغزش است. بیعت اوّلی و پس از آن،

دومی و سومی ضلالت است. و وای بر چهارمی، وای بر او، وای بر او و پدرش، وای بر کسانی که قبل از او بودند، وای بر آن دو تن و یار آنها[۱]. خداوند هیچ لغزشی از او و آن دو تن را نیامرزاد!

اینها (پاره‌ای از) شروط اسلام است. و آنچه (ناگفته) باقی ماند، بیش از اینهاست.

ابوذر و سلمان و مقداد گفتند: به جان شنیدیم، اطاعت کردیم، پذیرفتیم، و راست می‌دانیم. مانند این عقیده داریم، و برای تو، بر خود گواهی می‌دهیم که همواره بدان رضایت داریم، تا زمانی که بر تو وارد شویم. به پنهان و آشکار ایشان ایمان آوردیم، و به آنها به عنوان امام، هدایتگر، و سرپرست رضایت داریم.

پیامبر فرمود: من نیز با شما گواهم.

آنگاه افزود: وشهادت می‌دهید که بهشت، حقّ است و ورود بر آن بر تمام آفریدگان حرام است، تا زمانی که من و خاندانم وارد آن شویم.

گفتند: آری.

فرمود: و شهادت می‌دهید که دوزخ حقّ است، و ورود به آن بر

---

۱. متن عبارت، این است: وویل للرابع، ثمّ الویل له، ویل له ولأبیه... تا آخر. «ویل» را در این‌جا دوگونه می‌توان ترجمه کرد: یکی «وای» که در متن بدان‌گونه آمده، و دیگری «ویل» به معنی «چاهی در جهنم با ویژگی‌های خودش» (که در روایت آمده است). در این صورت، تمام عبارات متن، به گونهٔ دیگر قابل بیان است. (مترجم)

کافران حرام است تا این که دشمنان خاندانم و کسانی که با آنها جنگ و دشمنی برپا دارند، در آن در آیند.

و اینکه لعنت‌کنندگان بر آنان و دشمنان و قاتلان آنان، مانند کسانی هستند که مرا لعنت کنند و دشمن دارند و با من بجنگند، همه با هم در دوزخ‌اند.

گفتند: بر این مطلب شهادت می‌دهیم و اقرار می‌کنیم.

فرمود: و شهادت می‌دهید که علی علیه السلام صاحب حوض من است که دشمنان خود را از آن می‌راند. و او تقسیم کنندهٔ دوزخ است، که به آتش می‌گوید: این (شخص) برای توست، او را برگیر که نکوهیده است. و آن یک برای من است، به او نزدیک مشو، که در این حال، با سلامت رهایی می‌یابد.

گفتند: بر این مطلب گواهی می‌دهیم و بدان ایمان می‌آوریم.

فرمود: من نیز بر آن گواهم.

حدیث ششم

سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله با عمویش عباس دربارهٔ وصایت خود

امام کاظم، از امام صادق علیهما السلام:

هنگامی‌که وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد، عمویش عباس بن عبدالمطلب و امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام را فرا خواند. به عباس فرمود: ای عموی محمد! آیا میراث محمد را می‌ستانی (و در قبال آن) دَین او را ادا می‌کنی و وعده‌هایش را عملی می‌سازی؟

عباس پاسخ منفی داد. و گفت: ای رسول خدا! من پیرمردی فرتوتم، پر عیال و تهیدست. چه کسی از عهدهٔ تعهّدات شما بر می‌آید در حالی که شما (در بخشش) با باد مسابقه گذارده و همگامی می‌کنی![1]

[پیامبر پس از درنگی کوتاه، پرسش خود را تکرار کرد و همان پاسخ را شنید][2].

---

۱. در متن حدیث آمده: «من يُطيقك وأنت تباري الريح» کنایه از دستِ باز وسخاوتِ فراوان حضرتش. (مترجم)

۲. در متن حدیث جملات این پرسش و پاسخ، دو بار آمده است.

سپس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: اینک من آن را به کسی می‌سپارم که آن را به حقّ مطلب بر می‌گیرد.

آنگاه فرمود: ای علی! ای برادر محمد! آیا وعده‌های محمد را به سامان می‌رسانی، دَین او را می‌پردازی و میراث او را بر می‌گیری؟

گفت: آری، پدر و مادرم فدایت باد!

راوی گوید: نگریستم و دیدم که پیامبر، انگشتریِ خود را از انگشت در آورد و به علی علیه السلام فرمود: در زمان حیاتم آن را در دست خود کن. به انگشتری نگریستم و دیدم که علی علیه السلام انگشتری را در انگشت دست راست خود نهاد.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله فریاد بر آورد و فرمود: ای بلال! سپر، زره، پرچم، شمشیرم ذوالفقار، عمامه‌ام ـ سحاب ـ، بُرد، کمربند و عصا را نزد من آور.

راوی می‌گوید: به خدا سوگند که پیش از آن زمان، کمربند را ندیده بودم. چنان می‌درخشید که نورش دیدگان را خیره می‌کرد، چرا که از پارچه‌های بهشتی بود.

فرمود: ای علی! جبرئیل آن را برایم آورده و به من گفت: ای محمد! آن را در حلقهٔ زره قرار بده، و آن را در محل کمربند بِبَند. سپس یک جفت نعل عربی خواست: یکی کهنه [پینه‌دوزی شده] و دیگری نو. همچنین جامه‌ای را خواست که در زمان معراج به تن

داشت ، و جامه‌ای را که در روز اُحُد پوشیده بود . و سه تن‌پوش را خواست : تن‌پوشِ سفر ، تن‌پوشِ نماز عید فطر و اضحی و جمعه ، و تن‌پوشی را که در هنگام ملاقات با اصحاب می‌پوشید .

آنگاه پیامبر فرمود : ای بلال ! دو استر من : شَهباء و دُلدُل ؛ دو ناقهٔ من : عَضباء و صَهباء ؛ دو اسب من : جِناح و حَیزوم ؛ و درازگوش من : یعفور را بیاور . جِناح ، اسبی بود که بر درِ مسجد پیامبر برای نیازهای مردم نگاه می‌داشتند ، که پیامبر ، شخصی را برای نیازش می‌فرستاد و بر آن سوار می‌شد . حیزوم ، همان بود که گفته می‌شد : «حیزوم را پیش فرست» .

پیامبر فرمود : ای علی ! اینها را ـ در زمان حیات من ـ تصرف کن تا پس از من ، کسی در مورد آنها با تو نزاع نکند .

حدیث هفتم

سفارش‌های پیامبر صلی الله علیه و آله به عموی خود عباس

امام کاظم، از امام صادق، از امام باقر علیهم السلام:

پیامبر، در اواخر عمر خود، عباس را فرا خواند و با او خلوت کرد. فرمود: ای ابو الفضل![1] بدان که از جمله احتجاج خدایم بر من در روز قیامت، آن است که ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام و اطاعت او را به تمام مردم به طور عامّ و به خاندانم به طور خاصّ رساندم. هشدار! که من پیام پروردگارم را رساندم. اینک هرکه خواهد، ایمان آرد. و هرکه خواهد، کفر ورزد[2].

ای ابو الفضل! برای اسلام، عهد و پیمان خود را تازه کن. و برای ولیّ امر، به امامت او تسلیم شو. مانند کسی مباش که به زبان به او ایمان آرد و به دل بر او کفر ورزد، در باب خاندانم با من منازعه کند، بر آنان پیشی گیرد، خود را بر آنان امیر بداند و بر آنان سلطه جوید تا گروهی را خوار بدارد که خداوند عزیز می‌داند، و گروه‌هایی را عزیز

---

۱. ابو الفضل، کنیهٔ عباس بن عبدالمطلب است.

۲. اقتباس از آیهٔ قرآن: کهف / ۲۹.

بدارد که خداوند آنها را خوار می‌داند. اینان نرسیده‌اند و نمی‌رسند به هر آنچه بدان چشم دوخته‌اند.

ای ابو الفضل! پروردگارم با من پیمانی بست و به من فرمان داد که آن را به تمام شاهدان، از انس و جنّ برسانم؛ و به آن شاهدها امر کنم که به غایب‌های خود برسانند.

اینک هر کس علی را تصدیق و پشتیبانی کند، به یاری او بشتابد، او را به جان پذیرد، و فرائض الهی را که به عهده دارد به خوبی ادا کند، چنین کسی به حقیقتِ ایمان رسیده است. و هر کس از فرائض سر پیچد، خداوند عمل (نیک) او را نابود کند، تا آنجا که در هنگام لقای الهی (قیامت) دلیل و برهانی نداشته باشد.

ای ابو الفضل، اکنون چه می‌گویی؟

گفت: ای رسول خدا! از شما پذیرفتم، بدانچه آورده‌ای ایمان آوردم، کلام شما را تصدیق کردم و در برابر آن تسلیم شدم. اینک بر من گواه باش.

حدیث هشتم

سفارش‌های پیامبرخدا صلی‌الله علیه و آله به جماعت انصار

امام کاظم از امام صادق علیهما السلام:

چون زمان رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا رسید، انصار را فرا خواند و فرمود:

ای گروه انصار! زمان جدایی فرا رسیده است، مرا فرا خوانده‌اند و من دعوت حقّ را پاسخ می‌گویم. شما با من همسایگی داشتید و حقّ همسایگی را به خوبی گزاردید. (مرا) یاری کردید و نیک یاری کردید. در اموال، مواسات گزیدید. در مسکن وسعت دادید. خونهای خود را در راه خدا بخشیدید. و خداوند به دلیل کارهایی که کردید، به شما کامل‌ترین پاداش را می‌دهد.

اینک یک مطلب باقی مانده که تمامیّتِ امر و پایان کار است، و همهٔ کارها به آن پیوسته است. در نظر من، نمی‌توان میان آن دو جدایی افکند. اگر آن دو با هم سنجیده شوند، مویی ناسازگاری ندارند. هر کس یکی را انجام دهد و دیگری را رها کند، منکر همان کار اوّل خواهد بود و خدا از او هیچ عملی نمی‌پذیرد.

گفتند: ای رسول خدا! آن مطلب را برای ما روشن کن تا بشناسیم و خود را از آن باز نداریم، مبادا گمراه شویم و از اسلام بازگردیم.

خدا و رسولش بر ما منّت دارند، چرا که خداوند به وسیلهٔ شما، ما را از هلاک رهانید.

ای رسول خدا! (حقایق وحی را) به ما رساندی، خیر خواستی، (رسالت را) ادا کردی و برای ما رئوف، مهربان، دلسوز و خیرخواه بودی. آن مطلب چیست، ای رسول خدا؟

فرمود: کتاب خدا و اهل بیتم. کتاب، همان قرآن است که در آن حجّت و نور و برهان است. کلام خدا، نو، تازه، شاداب، گواه و استوار شده‌ای عادل است. حلال و حرام و احکامِ دولتِ پیشوا به قرآن استوار است. بر مبنای آن حکم کند و قرآن در دلِ او جای دارد. فردا (قیامت، قرآن) بر می‌خیزد، بر اساس آن باگروه‌هایی محاجّه می‌کند، که گام‌های آنها بر صراط می‌لغزد. پس ـ ای جماعت انصار ـ (حرمت) مرا در باب خاندانم نگاه دارید، چرا که (خدای) لطیف خبیر به من خبر داد که آن دو، از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض، بر من وارد شوند.

آگاه باشید! اسلام، سقفی است و در زیر آن ستونی است، و سقف فقط بر ستون استوار است. پس اگر کسی زیر این سقف بیاید بدون این که بر ستونی تکیه کرده باشد، سقف بر سر او فرو می‌ریزد و آن شخص در آتش دوزخ سقوط می‌کند.

ای مردم! ستون، ستونِ اسلام است. و این است کلام خدای تبارک و تعالی: «سخن پاک به سوی او بالا می‌رود و عمل صالح، آن

را رفعت می‌دهد»[۱] مراد از عمل صالح، طاعت امام ـ ولیّ امر ـ و تمسّک به رشتهٔ الهی است.

ای مردم! فهمیدید؟! خدای را، خدای را، در حقّ خاندانم که چراغ‌های هدایت، معدن‌های علم، سرچشمه‌های حکمت و قرارگاه فرشتگان‌اند. یکی از آنها وصیّ و امین و وارث من است، که نسبت به من در جایگاه هارون است نسبت به موسی، و او علی [علیه السلام] است. آیا مطلب را رساندم؟!

به خدا سوگند، ای جماعت انصار! یا به پیمانی که خدا و رسولش با شما بسته‌اند اقرار کنید، یا این که پس از من به ذلّت کشانده می‌شوید.

ای جماعت انصار! هشدار! این سخن را به جان بشنوید! و هر که حضور دارد (نیز بشنود). هشدار! همانا درگاه فاطمه درگاه من است و خانه‌اش خانه‌ام. آنک هر که حرمتش بشکند، حرمت حجاب خدا را شکسته است.

عیسی بن مستفاد گوید: امام کاظم علیه السلام پس از نقل این کلامِ پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار گریست، و دنبالهٔ کلام از او قطع شد.

آنگاه سه بار فرمود: به خدا سوگند، حریم حجاب خدا را زیر پای نهادند. و حریم خدای، همان حجاب فاطمه است. مادر جان! مادر جان! درود خدا بر آن بانو باد.

---

۱. فاطر ۱۰

حدیث نهم
سفارش‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به جماعت مهاجران

امام کاظم، از پدرش، از امام باقر علیهم السلام:

رسول خدا صلی الله علیه و آله مهاجران را گرد آورد و به آنها فرمود:

ای مردم! مرا (به بارگاه الهی) فرا خوانده‌اند. و من دعوت حقّ را پاسخ می‌گویم. من به ملاقات پروردگارم و پیوستن به برادرانم از پیامبران (پیشین) مشتاق شده‌ام. اینک به شما خبر می‌دهم که من جانشین خود را مشخّص ساخته، و شما را مانند چهارپایان وا نگذارده‌ام. و چیزی از کارهایتان را مهمل نگذاشته‌ام.

عمر بن خطاب به پا خاست و پرسید: ای رسول خدا! آیا وصیت کردی بدانچه پیامبران پیش از حضرتت وصیت کرده بودند؟

پیامبر فرمود: آری.

عمر پرسید: آیا این وصیت، به فرمان خداست یا به فرمان خودت؟

پیامبر فرمود: در جای خود بنشین ای عمر! من به امر خدا وصیّت کردم، و امر او طاعت اوست. و به امر خود وصیت کردم و امر من طاعت خداست. هر که نافرمانیِ من کند، خدا را عصیان کرده

است. و هر که جانشینم را عصیان کند، مرا عصیان کرده است. هر که وصیّ مرا اطاعت کند، مرا اطاعت کرده، و هر که اطاعتم کند، خدا را اطاعت کرده است. هشدار ای عمر! تو و دوستت (ابوبکر) چه می‌خواهید؟!

آنگاه پیامبر به مردم روی گرداند در حالی که خشمگین بود، و فرمود: ای مردمان! وصیّتم را بشنوید! هر کس به من ایمان آورد و نبوت مرا درست و راست داند، و تصدیق کند که من رسول خدایم، او را به ولایت علی بن ابی‌طالب و طاعت امر و تصدیق نسبت به او وصیت می‌کنم، چرا که ولایت او ولایت من است و ولایت من ولایت پروردگارم است.

هشدار! من این دستور را به شما رساندم. اینک هر که از شما حاضر است، به غایب برساند که علی بن ابی‌طالب، معیار تمییز حقّ از باطل است. هر که در این معیار کوتاهی کند، گمراه می‌شود. و هر که بر او پیشی گیرد، به سوی دوزخ پیشی گرفته است.

و هر که از این معیار به سمت راست عقب بماند، هلاک می‌شود و هر که در سمت چپ قرار گیرد، به گمراهی می‌رسد. و مرا توفیقی نیست جز به سبب خدای.

(آنگاه پیامبر پرسید:) شنیدید؟

گفتند: آری.

حدیث دهم
دربارهٔ وصیت‌نامهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله

امام کاظم علیه السلام:

از پدرم جعفر بن محمد علیه السلام پرسیدم: فدایت شوم، آیا وصیت نامهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده بودید؟ [1] آیا امیرالمؤمنین علیه السلام کاتب آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله املاء کننده به او، و جبرئیل و ملائکهٔ مقرّب، شاهدانِ آن نبودند؟

امام صادق علیه السلام لختی درنگ کرد. سپس فرمود: آری، ای ابو الحسن! چنین بود که می‌گویی. امّا زمانی که فرمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد، وصیت از جانب خدای عزّ وجلّ به صورت نوشته‌ای سر به مُهر نازل شد که روح الامین جبرئیل همراه با گروهی از امینان خدای تبارک وتعالی از فرشتگان، آن را فرود آوردند.

جبرئیل عرضه داشت: ای محمد! امر کن به اخراج کسانی که نزد شمایند، مگر وصیّ حضرتت ـ یعنی علی علیه السلام ـ تا آن وصیّت را

---

۱. برابر با عبارت: «أرأيتَ وصيّة النبيّ صلّى الله عليه وآله» وشاید بدینگونه باشد: «فدایت شوم، آیا به نظر شما وصیّت نامهٔ پیامبر...».

از شما بگیرد ، و ما شاهد باشیم که آن را به او می‌سپاری ، با ضمانتی که برای آن داری .

آنگاه پیامبر امر فرمود که تمام کسانی که نزد حضرتش بودند ، بیرون روند مگر امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام ، در حالی که فاطمه علیها السلام میانِ در و پرده ایستاده بود .

جبرئیل گفت : ای محمد ! خداوندگارت به حضرتت سلام می‌رساند و می‌فرماید : این مکتوبی است که با تو پیمان بسته و بر تو شرط قرار داده بودم ، و در مورد آن بر تو گواه گرفته بودم ، و ملائکهٔ خود را بر آن شاهد گردانیده بودم ، و بس است مرا ـ ای محمد ـ که گواه باشم .

پس ستون و مفاصل پیامبر به لرزه در آمد و فرمود : ای جبرئیل ! خداوندگار من ، خود سلام است ، سلام از او است و سلام به سوی او باز می‌گردد. کلامش راستی است و رفتارش نیکی . مکتوب را بیاور.

جبرئیل ، مکتوب را به پیامبر داد . و پیامبر به دست علی داد و به او فرمود: بخوان! علی علیه السلام حرف به حرف خواند . پیامبر فرمود: ای علی ! این پیمانی است که پروردگارم با من بسته ، و شرط او بر من و امانت او به من است ، که آن را رساندم و خیر خواستم و ادا کردم .

علی علیه السلام فرمود : پدر و مادرم به فدایت ، من هم گواهی می‌دهم بر این رساندن و راستی ، بدان‌گونه که فرمودید . بر این مطلب ،گوش و چشم و گوشت و خونم گواه است .

جبرئیل گفت: من و همراهانم نیز بر آنچه گفتی ـ ای علی ـ گواهیم.

پیامبر فرمود: ای علی! آیا وصیّت مرا گرفتی، آن را درست شناختی، و برای خدا و من، بر آنچه در آن است ضمانت می‌کنی؟

علی علیه السلام گفت: آری ـ پدر و مادرم فدایت ـ ضمان آن بر عهده‌ام باشد. و توفیق من برای ادای آن ـ با تمام آدابی که دارد ـ بر خدای عزّ وجلّ است.

پیامبر فرمود: ای علی! من می‌خواهم که بر ادای آن بر تو در روز قیامت شاهد بگیرم که این وصیت را درست و تمام سپردم.

علی علیه السلام گفت: آری، شاهد بگیرید.

پیامبر فرمود: جبرئیل میان من و تو، حاضر است، همراه با فرشتگان مقرّب که آنها را بر تو گواه گرفته است.

علی علیه السلام گفت: چنین باشد. بر من شهادت دهند. پدر و مادرم فدایت باد.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله آنها را بر وصیت گواه گرفت. در میان شروط پیامبر، به امر جبرئیل ـ بر اساس فرمان خدای تبارک و تعالی ـ این بود که به او فرمود:

ای علی! محتوای این وصیت را خوب به انجام برسان، که: با کسانی که ولایت خدا و رسولش دارند، پیمان ولایت بندی؛ با دشمنان خدا و رسولش برائت و دشمنی داشته باشی، صبر پیشه

کنی ، و زمانی که حقّ تو را از دستت بگیرند و خُمس تو را غصب کنند و سهم تو را بخورند ، خشم خود را فرو بری .

علی علیه السلام گفت : پذیرفتم ، ای رسول خدا .

پس از آن افزود : سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید و به عظمت جلوه کرد ، شنیدم که جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گفت : ای محمد ! به او بفهمان که حرمت او ـ که همان حرمت خدا و رسول اوست ـ هتک می‌شود ، و محاسن او به خون تازهٔ سرش رنگین می‌گردد .

چون این کلمه را از جبرئیل امین شنیدم ، بی‌حال به روی خود در افتادم و گفتم : باشد ، رضایت دادم ، اگر چه حرمت‌ها زیر پا نهاده شود ، سنّت‌ها به تعطیل افتد ، کتاب را بِدَرند ، کعبه را ویران کنند ، و محاسن من به خون تازهٔ سرم خضاب شود . همواره (رضایت می‌دهم) در حالی که صبر می‌کنم به حساب خدا ، تا زمانی که بر حضرتت وارد شوم .

آنگاه پیامبر ، فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و همانند آنچه را که به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داده بود ، به آنان نیز خبر داد . و آنان نیز چنان سخنانی گفتند .

پس از آن، وصیت نامه را مُهر کردند به مهرهایی از طلای (بهشتی) که آتش ندیده بود (و چون موم نرم بود) . و آن پیمان سر به مُهر را به علی علیه السلام سپردند .

حدیث یازدهم

برخی از نکات وصیت‌نامهٔ پیامبر صلی الله علیه وآله

عیسی بن مستفاد:

به امام کاظم علیه السلام گفتم: پدر و مادرم به فدایت! آیا نمی‌فرمایید که در وصیت‌نامه چه مطالبی بود؟

فرمود: این سرّ خدای تعالی و سرّ رسول اوست.

پرسیدم: جانم فدایت! آیا در آن وصیت، دربارهٔ این قوم و مخالفت‌های آنها با امیرالمؤمنین علی علیه السلام مطلبی آمده بود؟

پاسخ داد: بله، به خدا سوگند، حرف به حرف و جزء به جزء آمده بود. آیا نشنیدی که خدای عزّ وجلّ می‌فرماید: «ما خودمان مردگان را زندگانی می‌بخشیم، و آنچه را پیش فرستاده‌اند ونیز پی‌آمد کارشان را می‌نویسیم، و همه چیز را در «امام مبین» به شمار آورده‌ایم»[1].

به خدا سوگند، به خدا سوگند، رسول خدا صلی الله علیه وآله به

---

۱. یس / ۱۲.

علی و فاطمه علیهما السلام فرمود: آیا درست فهمیدید که پروردگارتان چه نوشته و چه شرطی کرده است؟!

گفتند: آری، آن را پذیرفتیم به قبول کامل آن. و بر تمام آنچه ما را بد آید و به خشم آرَد، صبر می‌کنیم تا زمانی که بر حضرتت وارد شویم.

حدیث دوازدهم
گزارشی دیگر از واپسین لحظات عمر پیامبر صلی الله علیه و آله

عیسی بن مستفاد :

از امام کاظم علیه السلام پرسیدم : پس از رفتن جبرئیل و ملائکه از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله چه شد ؟

فرمود : روزی که درد پیامبر صلی الله علیه و آله شدّت گرفت ، و خوف رحلت بر او می‌رفت ، علی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام را فرا خواند و به کسانی که در خانه‌اش بودند ، فرمود : از نزد من بروید . به امّ سلمه نیز فرمود : بر در بمان تا کسی وارد نشود . و امّ سلمه چنان کرد .

پیامبر فرمود : ای علی ! به من نزدیک شو . علی نزدیک شد . پیامبر ، دست فاطمه را گرفت و زمانی دراز بر روی سینهٔ خود نهاد ، در حالی که دست علی را در دست دیگر خود گرفته بود .

زمانی که پیامبر می‌خواست سخن گوید ، گریه بر او غلبه می‌کرد و قدرت بر سخن گفتن نمی‌یافت . فاطمه بسیار گریست . علی و حسن و حسین علیهم السلام نیز ، به خاطر گریهٔ رسول خدا ، به گریه افتادند .

فاطمه علیها السلام گفت : ای رسول خدا ! قلبم را از جا کَندی ،

و جگرم را سوزاندی ، به گریه‌هایت ، ای سرور پیامبران ، از پیشینیان و پسینیان ! و ای امین و فرستادهٔ پروردگارش ! و ای حبیب و نبیّ خداوند ! فرزندانم پس از شما چه می‌شوند ؟ پس از شما خوار می‌شوم و مرا به ذلّت می‌کشانند . پدر جان ! برادرت و یاور دین ، علی چه می‌شود ؟ وحی و امر خدا چه می‌شود ؟

فاطمه علیها السلام می‌گفت و می‌گریست ، تا آنجا که بر رویِ پیامبر افتاد و حضرتش را می‌بوسید . علی و حسن و حسین علیهم السلام نیز بر بدن پیامبر افتادند .

پیامبر سر به سوی فاطمه برداشت . دست او را که در دست داشت ، در دست علی علیه السلام گذاشت . و به علی علیه السلام فرمود: ای ابوالحسن ! این است سپردهٔ خدا و سپردهٔ رسولش محمد ، که به دست تو می‌رسد . حرمت الهی را و حقّ مرا دربارهٔ این بانو نگاه دار . و (می‌دانم که) چنین می‌کنی .

ای علی ! به خدا سوگند ، این بانو ، سرور زنان بهشتی است از پیشینیان و پسینیان . این بانو به خدا سوگند ، مریم کبریٰ است . بدان ، سوگند به خدا ، جانم به اینجا نرسیده مگر این که از خداوند ، هم برای این بانو و هم برای شما (مطالبی) خواسته‌ام ، و خداوند تمام خواسته‌هایم را به من عطا فرموده است .

ای علی ! آنچه را که فاطمه به تو امر می‌کند ، اجرا کن ؛ زیرا من کارهایی را به او امر کردم که جبرئیل به من امر کرد .

و بدان ، ای علی ! که من خشنودم از کسی که دخترم فاطمه از او راضی گردد . و همین‌گونه است پروردگارم و ملائکه .

و بدان ، ای علی ، که من ناخشنودم از کسی که فاطمه بر او خشم گیرد . من از او بیزارم ، و همین‌گونه است پروردگارم و ملائکه .

ای علی ! وای بر کسی که به او ستم روا دارد . وای بر کسی که حقّ او را غصب کند . وای بر کسی که حرمتش بشکند . وای بر کسی که درِ خانه‌اش بسوزاند . وای برکسی که جنینِ او را بیازارد ، و پهلوی او را بشکند . و وای بر کسی که با او مخالفت ورزد و رو در روی او بایستد .

خدایا ! من از چنین کسانی بیزارم و آنان از من بیگانه‌اند . آنگاه پیامبر این افراد را نام برد . سپس فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام را در برگرفت و عرضه داشت : بارالٰها ! من برای اینان و هر که پیروی‌شان کند ، در صلح و آرامش هستم ، و پیشرو آنهایم . اینان وارد بهشت می‌شوند . و من در جنگم و دشمنم با کسانی که با آنان دشمنی کنند ، بر آنان ستم روا دارند ، یا بر آنان پیش افتند ، یا از آنان و پیروانشان عقب بمانند . من چنین کسانی را به سوی دوزخ می‌کشانم .

به خدا سوگند ، ای فاطمه ! من راضی نمی‌شوم تا این که تو راضی شوی .

نه ، به خدا سوگند ، من راضی نمی‌شوم تا این که تو راضی شوی .

نه ، به خدا سوگند ، من راضی نمی‌شوم تا این که تو راضی شوی .

حدیث سیزدهم

گزارش پیامبر صلی الله علیه و آله از رویدادهای آینده و عملکرد امّت

امام کاظم، از امام صادق علیهما السلام:

از پدرم - امام باقر علیه السلام - پرسیدم دربارهٔ این که: چه کافوری بر پیکر مبارک پیامبر زدند؟ در چه پارچه‌ای کفن شد؟ و چه کسی حضرتش را غسل داد؟

فرمود[1]: شرط گرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله و آنچه در وصیّتش بود، این بود که فرمود: ای علی! تو را و خودم را و دو فرزندم (حسنَین) را سفارش می‌کنم به تقوای خدای بزرگ، در نهان و آشکار، برتری دادنِ حقّ خداوند بر دیگر حقوق، که آن را - هر جا باشید - پناهگاه و محلّ تکیه و نجات خود بدانید.

با شما می‌گویم - ای علی، فاطمه، حسن و حسین - که امّت برای

---

۱. از متن، روشن است که پاسخ با پرسش تناسب ندارد. و این، از ساحت قدس امامان معصوم علیهم السلام بعید می‌نماید، خصوصاً که سائل نیز خود، امام معصوم است. لذا احتمال قوی می‌رود که بخشی از حدیث، توسط برخی از راویان یا کاتبان نقل نشده باشد. به هر حال، صرف‌نظر از پرسش - با وجود اهمیت آن - متن پاسخ ارزش فوق العاده‌ای دارد. (مترجم)

مخالفت و درگیری با شما و قطع پیوند خانوادگی که با شما و من دارند ،گرد هم آمده‌اند. خداوند قطع کند هر کس این پیوند را ببُرد، و استوار دارد هر کس این روابط را استوار می‌سازد.

ای خاندانم! وظیفهٔ شما بردباری و تسلیم در برابر امر خدای عزّ وجلّ است. مگر این که برای جهاد، یارانی راستگو و درست کردار بیابید ،که در این صورت، جان خود را به خدا بفروشید، چرا که خداوند، جان و مالتان را از شما می‌خرد به این که بهشت برای شما باشد [۱]. با گروهی جهاد می‌کنید و من با شمایم، و هرگز یارانی در این کار نمی‌یابید.

برادرم علی! دخترم فاطمه! من از پروردگارم برای شما خواستم که این (ولایت) راکه برایتان است، امّت را بر آن مجتمع دارد. ولی خداوند اِبا کرد، به دلیل سعادت گروهی و شقاوت گروهی دیگر که قبلاً نوشته شده است [۲].

برادرم علی! دخترم فاطمه! شما در فقدان من، مصیبت دیده و

---

۱. اشاره به آیهٔ قرآن: توبه / ۱۱۱.

۲. این مسأله در واقع نفی جبر است بدین معنی که اگر دعای حضرتش به اجابت می‌رسید، مردم خواه ناخواه به سوی ولایت رهنمون می‌شدند. ولی ارادهٔ خدای متعال بر این تعلّق گرفته که زمینهٔ هدایت و ضلالت هر دو وجود داشته باشد. وهرکس که زمینهٔ سعادت دارد در نتیجهٔ اعمال صالحه‌اش طرف هدایت را برگزیند وآنان که خودشان زمینه ندارند و پرونده‌شان را سیاه کرده‌اند، به سوی ضالّین ومضلّین بروند. (مترجم)

غمناک و داغدارید، در حالی که دیگران چنین نیستند. من به خداوندگارم شِکوه برده‌ام از خبری که جبرئیل به من داده بود که: امّتم پس از من، از راه هدایت باز می‌گردند، بر من دروغ می‌بندند و می‌گویند که: من ارث بر جای نمی‌گذارم!

تو ـ ای علی ـ وارث من، خلیفهٔ من، وصیّ من، وزیر من، برادر من، همسر دخترم و پدر فرزندان منی؛ آنچه را که خدای تعالی به ارث به تو داده، ارث می‌بری، از فضل، علم، دین، فهم، قضاوت، حکم، امامت و طاعت واجب. این امر از جانب خداست و از سوی من. هر کس غیر از این را بر من شهادت دهد، دروغگو است.

برادرم علی! دخترم فاطمه! تو ای دخترم! نزد من از علی عزیزتری. و علی از تو برتر است، و نزد من، گرامی‌تر از تو.

ای فاطمه! علی امیرمؤمنان است و سرور جانشینان و پیشوای سپید رویان ـ از شیعهٔ مؤمن خود ـ به سوی بهشت پر نعمت است. پس از او حسن وحسین، وآنگاه امامان از دودمان حسین علیهم السلام.

حدیث چهاردهم

پس از من چه می‌کنی ؟

امام کاظم ، از امام صادق علیهما السلام :

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود : ای علی ! آیا بدهی‌های مرا به عهده می‌گیری که از جانب من آنها را بپردازی ؟

گفت : آری .

پیامبر عرضه داشت : خدایا ! گواه باش . و افزود : ای علی ! تو مرا غسل می‌دهی ، و کسی جز تو غسلم نمی‌دهد وگرنه نابینا می‌شود .

امیرالمؤمنین پرسید : چرا ، ای رسول خدا ؟

فرمود : جبرئیل علیه السلام بدین‌سان برایم باز گفت و از جانب خدایم به من پیام آورد که کسی جز تو عورت مرا نمی‌بیند مگر آن که نابینا شود [1] .

امیرالمؤمنین پرسید : چگونه به تنهایی بر این کار ، توانایی یابم ؟

پیامبر پاسخ داد : جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملك الموت و اسماعیل ـ ملك موکّل بر آسمان دنیا ـ در این کار به تو کمک می‌دهند .

---

۱ . «عورت» در اصطلاح فقهی ، شامل ناف تا سر زانو است ، که نظر به آن ، بر افراد نامحرم ، حرام است . توجّه به این نکته در این حدیث ، ضرورت اساسی دارد .

گفتم: چه کسی روی دستم آب می‌ریزد؟

پاسخ داد: فضل بن عبّاس چنین می‌کند، بدون این که به بدن من بنگرد، چرا که برای او و دیگر مردان و زنان حرام است که به عورت من بنگرند. این کار بر آنها حرام است.

چون غسل مرا به پایان بردی، مرا بر تخته‌ای قرار ده. و از چاه من، چاه غَرْس، چهل دَلْو - یا چهل مشک [1] - آب بر من بریز.

سپس دست خود را - ای علی - بر سینه‌ام بگذار. و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را با خود حاضر کن، بدون این که به عورتم بنگرند. در آن هنگام، آگاه می‌شوی از آنچه روی داده و آنچه روی خواهد داد، اگر مشیت الهی باشد. ای علی! می‌پذیری؟

گفت: بلی.

رسول خدا عرضه داشت: خدایا! گواه باش.

پیامبر افزود: ای علی! چه می‌کنی اگر این قوم پس از من بخواهند بر تو ادّعای امارت کنند، بر تو سبقت گیرند، سرکش خود را به نزد تو بفرستند تا تو را به بیعت فرا خوانَد؟ آنگاه تو را در جامه‌ات بپیچانند و (به سوی مسجد) بکشانند، همانگونه که شترِ سرکش را می‌کشانند، درحالی‌که همچون اسیر بکشانندت وبدون یاور و غمگین و اندوهناک

---

۱. عیسی بن مستفاد گوید: تردید از من است.

باشی. آیا بعد از این همه، صبر می‌کنی و در برابر آنها منقاد می‌شوی یا نه؟

چون فاطمه علیها السلام سخنان پیامبر را شنید، بلند گریه کرد و فریاد زد و گریست. پیامبر نیز با گریهٔ او گریست و فرمود: دخترم! گریه مکن و ملائکه را که همنشین تواند، آزرده مساز. این جبرئیل است که به سبب گریهٔ تو می‌گرید. میکائیل و صاحب صور الهی، اسرافیل نیز به همین سان.

دخترم! گریه مکن که آسمانها و زمین به گریه‌ات می‌گریند.

علی علیه السلام به پیامبر پاسخ داد: ای رسول خدا! به خواستهٔ قوم، گردن می‌نهم؛ و صبر می‌کنم ـ چنانکه امر فرمودید ـ بر رویدادهایی که به من می‌رسد، بدون این که بیعتی به گردنم داشته باشند. البته این وقتی است که یاور نیابم. اگر در برابر آنها یاوری یافتم، با آنان مناظره می‌کنم.

پیامبر عرضه داشت: خدایا! گواه باش.

و افزود: ای علی! در مورد قرآن و عزائم و فرائض چه می‌کنی؟

گفت: ای رسول خدا! قرآن را جمع می‌کنم، و به آنان می‌دهم. اگر پذیرفتند، که بهتر؛ وگرنه خدا را و حضرتت را بر آنان گواه می‌گیرم.

پیامبر عرضه داشت: خدایا! گواه باش.

حدیث پانزدهم
گزارشی دیگر از عملکرد امّت

امام کاظم، از امام صادق علیهما السلام:

رسول خدا صلی الله علیه وآله در آغاز وصیت خود فرمود:

ای علی! هر کسی ـ از زنان و یارانم ـ با تو مخالفت و مبارزه کند، مرا عصیان کرده، و هر که عصیانم کند، خدا را عصیان کرده است و من از آنها بیزارم. تو نیز از آنها برائت بجوی.

حضرت علی علیه السلام پاسخ داد: بسیار خوب، چنین می‌کنم.

پیامبر عرضه داشت: خدایا! گواه باش.

و افزود: ای علی! این گروه پس از من بر کشتن تو، همدست می‌شوند. ستم می‌کنند و برای این کار، جلسات پنهانی بر پا می‌دارند. هر کس در این جلسات پنهانی شرکت کند، من از آنها بیزارم. و این آیه دربارهٔ آنها فرود آمده است: «گروهی از آنان جلسهٔ پنهانی می‌گیرند بر غیرِ آنچه می‌گویی، و خداوند تمام (تصمیم‌ها و) گفتارهای پنهانیِ آنها را می‌نویسد»[1]. سپس (بعد از مدّتی) شقیِّ این امّت تو را می‌کشد، و آنان در این کار، شریک اویند.

---

۱. نساء / ۸۱.

حدیث شانزدهم

درباره جنگ جمل

امام کاظم، از امام صادق علیهما السلام:

رسول خدا صلی الله علیه وآله در وصیّت خود به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای علی! عایشه و حفصه پس از من با تو مخالفت خواهند کرد و فرمانت را نمی‌برند.

عایشه بر تو خروج می‌کند با سپاهیانی مسلّح، و افرادی پس از او برایش نیرو و امکانات گرد می‌آورند. آنان در این کار یکسان‌اند. تو در آن حال چه می‌کنی، ای علی؟

امیرالمؤمنین پاسخ داد: ای رسول خدا! اگر آن دو تن چنان کردند، کتاب خدا را بر آنان می‌خوانم، که میان من و آنها حجّت است. اگر پذیرفتند، بهتر. وگرنه آنها را نسبت به سنّت و اطاعت من و حقّ من که به‌گردن آنها فریضه است، خبر می‌دهم. اگر پذیرفتند، بهتر. وگرنه خدا را و تو ـ پیامبر ـ را بر آنها شاهد می‌گیرم، و به دلیل ضلالت، جنگ با آنها را برمی‌گزینم.

فرمود: حتّی پی کردن جمل؟

گفتم: و حتّی پی کردن جمل.

پیامبر فرمود: حتّی اگر به آتش افتد؟

گفتم: حتّی اگر در آتش افتد.

پیامبر عرضه داشت: خدایا! گواه باش!

پس از آن فرمود: ای علی! اگر آن دو زن چنان کارهایی کردند که قرآن بر آن گواهی داده، آنها را از سوی من طلاق بده، که آن دو، مطلّقه‌اند[1]. و پدرانشان در کار و کردارشان با آنها شریک‌اند.

---

۱. در این مورد، توضیحی لازم است: پیمان ازدواج هر فرد، به محض طلاق یا فوت یکی از دو طرف، فسخ می‌شود. بدیهی است که طلاق که در این روایت گفته می‌شود، ناظر به این معنی نیست. بلکه آنچه مورد بحث است، شخصیّت حقوقی و جایگاه والای نبوت پیامبر است که به دلیل آن جایگاه، همسر پیامبر حتّی بعد از رحلت حضرتش، صاحب حرمتی ویژه در میان مردم است. طبعاً وقتی چنین کسی با پیمان شکنی و خروج بر خلیفه، حرمت خود را به دست خود شکست، آن جایگاه و احترام را از دست می‌دهد.

حدیث هفدهم

صبر پیشه کن ...

امام کاظم ، از امام صادق علیهما السلام :

در ضمن وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده بود :

ای علی ! تا زمانی که یاوری نیافته‌ای ، بر ظلم ستمکاران صبر پیشه کن ، چرا که کفر و ارتداد و نفاق در پیش است . بیعت اوّلی ، و دومی که از او بدتر و ستمکارتر است ، و پس از آنها سومی . آنگاه شیعیانی پیرامون تو گرد می‌آیند که به کمک آنها با ناکثین (اصحاب جمل) ، قاسطین (گروه صفّین) ، و مارقین (گروه نهروان) می جنگی .

گمراه کنندگانِ مردم را لعن ، و در قنوت خود آنها را نفرین کن . آنان احزاب‌اند ، گمراه‌گَران را لعن ، و در قنوت نفرینشان کن . آنان و پیروانشان ، احزاب (ضلالت) اند .

حدیث هجدهم

نماز بر پیکر رسول‌خدا صلی‌الله علیه و آله

امام کاظم، از امام صادق علیهما السلام:

در ضمن وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده بود که در همان خانه‌ای که جان می‌دهد، دفن شود، و در سه جامه کفن شود، از جمله در بُرد یمانی؛ و در قبرش هیچ کس غیر از علی علیه السلام وارد نشود.

پیامبر افزود: ای علی! تو و دخترم فاطمه و حسن و حسین بر من نماز بخوانید و هفتاد و پنج تکبیر بگویید، و تو پنج تکبیر نیز بگو و بازگرد. بعد از این که رخصت نماز به تو دهند.

علی علیه السلام پرسید: پدر و مادرم فدایت، چه کسی رخصت این کار به من می‌دهد؟

پیامبر پاسخ داد: جبرئیل به تو اجازه خواهد داد.

سپس هر یک از خاندانم که آمد، گروه گروه بر من نماز گزارند، سپس زنان آنها، و بعد مردم بیایند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من نیز چنین کردم.

حدیث نوزدهم

حرف به حرف ، و جزء به جزء ...

امام کاظم ، از امام صادق علیهما السلام :

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام رحلتش مرا فرا خواند . و هر کسی را که نزد او بود ، به جز من ، از خانه بیرون کرد . جبرئیل و فرشتگان همراه او ، در خانه بودند ، و من وجود آنها را حسّ می‌کردم ، بدون این که چیزی ببینم . پیامبر ، وصیّت‌نامه را مُهر شده ، از دست جبرئیل گرفت و به من داد و دستور داد که آن را بگشایم . من چنین کردم . پیامبر به من امر فرمود که آن را بخوانم . و فرمود : جبرئیل هم اکنون ، آن را از جانب پروردگارم آورده است .

من آن را خواندم . تمام آنچه پیامبر به من سفارش می‌فرمود در آن بود ، حرف به حرف و جزء به جزء ، بدون این که یک حرف از آن جا افتاده باشد .

حدیث بیستم
همراهی فرشتگان با امام در غسل دادن پیکر پیامبر

امام کاظم ، از امام صادق علیهما السلام :

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : چون وصیت‌نامهٔ پیامبر را خواندم ، در آن نوشته بود : «ای علی ! تن مرا غسل بده ، و کسی جز تو مرا غسل نمی‌دهد» .

گفتم : ای رسول خدا ! آیا من به تنهایی بر غسل دادنِ شما توان دارم ؟

فرمود : جبرئیل ، همین‌گونه به من امر فرمود . و این ، به امر خدای تعالی است .

پرسیدم : اگر به تنهایی بر غسل دادن حضرتت توان نیافتم ، آیا از کسی کمک بگیرم تا با من همراهی کند ؟

جبرئیل گفت : ای محمد ! به علی بگو پروردگارت فرمان می‌دهد که پسر عموی خود را غسل دهی . این سنّتی است که پیامبران را کسی غیر از جانشینان ایشان غسل نمی‌دهد . هر پیامبری را فقط جانشینِ بلافصل او غسل می‌دهد . و این از برهان‌های خداوند به محمد [صلی الله علیه و آله] است که بر امّتش پس از او دارد ، در برابر آن

که اینان گِرد می‌آیند تا پیوندی را که خدایشان ـ تعالی ـ بدان امر فرموده، بگسلند.

پیامبر افزود: بدان ـ ای علی ـ که برای غسل من، یاورانی داری، که بهترین یاوران و برادران‌اند.

گفتم: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت! آنان چه کسانی‌اند؟

پیامبر پاسخ داد: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، ملک الموت و اسماعیل ـ که فرشتهٔ صاحب آسمان دنیاست ـ یاران تو خواهند بود.

من سر به سجده نهادم، و گفتم: سپاس خدای را که برایم برادران و یارانی قرار داد که امینان خدایند.

رسول خدا افزود: ای علی! این پیمان‌نامه را که قوم نوشته‌اند، نزد خود نگاه دار. چراکه در این پیمان‌نامه با خود شرطهایی آورده‌اند برای این که پیوند الهی را که با توست، قطع کنند و حقّ تو را ببَرند و ستم‌هایی که بر آن پای می‌فشارند. این پیمان‌نامه نزد تو باشد تا روز (قیامت) به من بسپاری و بر اساس آن با آنها احتجاج کنی.

حدیث بیست ویکم
مانند دیگر اوصیای پیامبران

امام کاظم ، از امام صادق علیهما السلام :

علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود : در آغاز وصیّت رسول خدا صلی الله علیه وآله اینگونه آمده بود :

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان . این است آنچه محمد بن عبداللّه [صلی اللّه علیه وآله] پیمان بست و بدان وصیت کرد ، و به فرمان خدای متعال آن را به وصیّ خود علی بن ابی‌طالب [علیه السلام] امیرالمؤمنین سپرد .

و در آخر وصیت‌نامه آمده بود :

جبرئیل و میکائیل و اسرافیل شهادت دادند بر آنچه محمد رسول خدا [صلی الله علیه وآله] به علی بن ابی‌طالب [علیه السلام] بدان وصیت کرده ، و وصیّ او آن را برگرفته است . و ضمان او بدان است که در آن آمده ، همان‌سان که یوشع بن نون برای موسی بن عمران ، واری بن برملا وصیّ عیسی بن مریم و اوصیای پیش از ایشان ضمان داده‌اند ، بر این که : محمد ، برترین پیامبر و علی برترین جانشین است .

محمد به علی وصیت کرد، و علی اقرار کرد و وصیت را ـ به همان چه پیامبران بدان وصیت کرده بودند ـ برگرفت. محمد صلی الله علیه وآله امر (ولایت) را به علی بن ابی‌طالب تسلیم کرد. و این دستور خدا و اطاعت اوست. و پیامبر، او را ولیّ امر قرار داد، با این مبنا که علی را نبوّتی نیست و غیر او نیز پس از محمد صلی الله علیه وآله نبوّت ندارند. و خدای، برای گواه بودن بسنده است.

حدیث بیست ودوم

اولو الامر

امام کاظم، از پدرانش علیهم السلام:

چون این آیه نازل شد که: «خدا را اطاعت کنید ورسول، واولوالامر از خودتان را اطاعت کنید»[1]، رسول خدا صلی الله علیه وآله از جبرئیل پرسید: ای جبرئیل! آیا پروردگارم امر را به کسی سپرده است؟

جبرئیل پاسخ داد: آری، بعد از تو آن را به ولیّ امر و قائم به آن سپرده، و او علیّ بن ابی‌طالب است. خدای تعالی او را ولیّ امر گردانید، و فهم و حکم به او بخشید، و توان و جسم او را فزونی داد. و او امیر مؤمنان است.

---

۱. نساء/ ۵۹.

حدیث بیست وسوم

گفت وگوی پیامبر صلی الله علیه و آله با فاطمه علیها السلام

امام کاظم ، از امام صادق علیهما السلام :

در شبی که صبح آن روز ، پیامبر صلی الله علیه و آله جان داد ، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و در را به روی او و آنها بست . به فاطمه مطالبی فرمود ، او را به خود نزدیک گردانید ، و لختی دراز از شب با او نجوا می‌کرد .

چون این گفت وگو به طول انجامید ، علی ـ و به همراه او حسن و حسین علیهم السلام ـ بیرون آمدند ، بر در ایستادند ، در حالی که مردم و همسران پیامبر ، پشت در ایستاده بودند و به علی و دو پسرش می‌نگریستند .

عایشه به علی علیه السلام گفت : چه موضوعی بود که برای آن ، پیامبر بیرونت کرد و به جای تو ، در این لحظات با دخترش خلوت کرد ؟!

پاسخ داد : می‌دانم برای چه کاری با او خلوت کرده و او را برای چه کاری خواسته است . موضوع بحث ، برخی از کارهای خودت و

پدرت و دو یار اوست ـ که برایم نام برده ـ عایشه درماند از این که کلمه‌ای به او پاسخ گوید!

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: لحظاتی نگذشت که فاطمه علیها السلام مرا ندا کرد. خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله رسیدم، در حالی که جان می‌داد. وقتی او را بدان حال دیدم، به گریه افتادم و نتوانستم که خود را نگاه دارم.

به من فرمود: ای علی! چه شده که می‌گریی؟ اکنون زمان گریه نیست، زیرا که زمان جدایی میان ما فرا رسیده است. به خدا می‌سپارمت ای برادر! پروردگارم اندوخته‌ای را که نزد خود بوده، برایم برگزیده است. گریه و نگرانی و اندوه من به خاطر تو و فاطمه است که پس از من شما را تباه سازند، چرا که این جماعت برای ستم بر شما همدست شده‌اند. شما را به خدا سپرده‌ام، و خداوند این سپرده را از من پذیرفته است.

ای علی! من به دخترم فاطمه مطالبی را وصیت کرده‌ام و به او فرمان داده‌ام که آنها را به تو القا کند. آنها را انجام دِه، چرا که آن بانو راستگو و صدّیقه است.

آنگاه پیامبر، فاطمه را در برگرفت، سر او را بوسید و فرمود: پدرت به قربانت، ای فاطمه! اینجا بود که پیامبر و فاطمه گریستند. صدای فاطمه به گریه بلند شد و پیامبر او را به خود چسباند و فرمود:

به خدا سوگند ! حتماً خداوند پروردگارم انتقام تو را خواهد ستاند و به خاطر خشم تو خشمگین خواهد شد . وای، وای، وای بر ستمگران .

در اینجا پیامبر صلی الله علیه وآله به گریه افتاد .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : به خدا سوگند ، با گریهٔ پیامبر ، چنان شد که پنداشتم پاره‌ای از تنم جدا شد . اشک از دیدگان پیامبر همچون باران جاری شد تا آنجا که محاسن مبارک و ردای حضرتش خیس شد . و پیامبر همچنان درکنار فاطمه بود و از او جدا نمی‌شد . سر مبارکش بر سینه‌ام بود . و من ایشان را به خود تکیه داده بودم ، حسن و حسین علیهما السلام بر پاهای آن جناب بوسه می‌زدند و به صدای بلند می‌گریستند .

امیرالمؤمنین علیه السلام افزود : اگر بگویم که جبرئیل بر در خانهٔ پیامبر بود ، راست گفته‌ام ، زیرا صدای گریه و ناله‌ای می‌شنیدم که برایم تازگی داشت . و می‌دانستم ـ بدون تردید ـ که صدای ملائکه است ، چرا که جبرئیل در چنان شبی ، از پیامبر جدا نمی‌شد .

و از گریهٔ فاطمه چنان احساس می‌کردم که آسمان‌ها و زمین‌ها برای او می‌گریند .

پیامبر خطاب به فاطمه افزود : دخترم ! خداوند جانشین من است بر شما ، و او بهترین جانشین است . سوگند به خدایی که مرا به

درستی، پیامبر برانگیخت، با گریهٔ تو، عرش خدا و تمام فرشتگانِ پیرامون آن و زمین‌ها و تمام آنچه در آن است، می‌گریند.

ای فاطمه! سوگند به کسی که مرا به راستی پیامبر برانگیخت، بهشت بر تمام آفریدگان حرام شده تا زمانی که من وارد آن شوم. و تو نخستین مخلوق خدایی که در آن وارد می‌شود، در حالی که پوشانده شده، و شاداب باشی. ای فاطمه! گوارایت باد.

سوگند به خدایی که مرا به راستی پیامبر برانگیخت، به یقین حور العین به تو افتخار می‌کنند، و دیدگانشان به تو روشن می‌شود، و به زینت تو خود را می‌آرایند.

سوگند به خدایی که مرا به راستی پیامبر برانگیخت، دیوارها، نگهبانان و سراپرده‌های بهشت برایت می‌خندند.

سوگند به خدایی که مرا به راستی پیامبر برانگیخت، تو سرور زنانی هستی که وارد بهشت می‌شوند.

سوگند به خدایی که مرا به راستی پیامبر برانگیخت، دوزخ در روز قیامت فریادی بر می‌آورد که (از شدّت آن) هر ملک مقرّب و پیامبر مرسلی بیهوش می‌شود. آنگاه ندا می‌رسد: ای دوزخ! خدای جبّار خطاب به تو می‌فرماید: به عزّتم سوگند، آرام گیر و در جای خود بمان، تا فاطمه دخت محمد صلی الله علیه وآله به سوی بهشت رود در

حالی که گرد تیره (گناهان) و خواری، آنها را در بر نگیرد[۱].

سوگند به خدایی که مرا به راستی پیامبر برانگیخت، به یقین حسن و حسین وارد می‌شوند: حسن از سمت راست و حسین از سمت چپ حضرتت، و تو از طبقات بالای بهشت به پدرت می‌نگری که در محضر الهی در مقام شریف ایستاده، و لوای حَمد با علی بن ابی‌طالب علیه السلام پیش روی من است. هنگامی که مرا بپوشانند (یعنی زمان مبعوث شدن از قبر) او نیز پوشانده شود. و زمانی که مرا زینت دهند، او را نیز زینت بخشند.

سوگند به خدایی که مرا به راستی پیامبر برانگیخت، به یقین من به محاکمه با دشمنانت بر می‌خیزم. گروهی که حقّ تو را گرفتند، رشتهٔ دوستی تو را گسستند، بر من دروغ بستند. آنان از پیش من ربوده شوند، و من می‌گویم: امّتم! امّتم! به من پاسخ می‌رسد: اینان پس از تو (دین را) تغییر دادند و به سوی دوزخ رهسپار شوند. آنگاه می‌گویم: دور باد! دور باد اهل دوزخ!

---

۱. اشاره به آیهٔ قرآن، سورهٔ یونس، آیهٔ ۲۶.

حدیث بیست وچهارم

دربارهٔ باقی‌ماندهٔ حنوط پیامبر صلی الله علیه و آله

امام کاظم، از امام صادق علیهما السلام:

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در وصیّت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده بود که حنوط به من سپرده شود.

پیامبر، اندکی پیش از رحلتش مرا فرا خواند و فرمود: ای علی و ای فاطمه! این حنوط از بهشت است که جبرئیل برای من آورده است. او به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: شما دو تن آن را تقسیم کنید و برای من و خودتان از آن بردارید.

فاطمه عرض کرد: پدر جان! ثلث آن برای شما باشد. و برای باقیِ آن، علی بن ابی‌طالب علیه السلام تصمیم بگیرد.

پیامبر گریست، او را در برگرفت و فرمود: بانویی که خدایش توفیق و رشد داده، او را راه نموده و به او الهام کرده است!

پیامبر افزود: ای علی! در مورد بقیهٔ آن تصمیم بگیر.

گفتم: نصفِ بقیهٔ آن برای فاطمه باشد، و نیمهٔ دیگر برای هر کسی که شما صلاح بدانید، ای رسول خدا!

فرمود: آن هم برای تو باشد، ای علی! اینک آن را برگیر.

حدیث بیست و پنجم
محلّ دفن پیامبر

امام کاظم ، از امام صادق علیهما السلام :

حضرت علی علیه السلام از پیامبر پرسید : ای رسول خدا ! به من امر می‌کنید در صورتی که رویدادی برای شما پیش آمد (کنایه از رحلت آن گرامی است) شما را در خانهٔ خودتان قرار دهم ؟

پیامبر پاسخ داد : آری ، ای علی ! خانه‌ام قبر من است .

پرسید : پدر و مادرم فدایت ! پس برایم معیّن کن که در کدام ناحیه از خانه ، شما را جای دهم ؟

فرمود : به زودی از جایگاه آن خبردار می‌شوی و آن را می‌بینی .

عایشه پرسید : ای رسول خدا ! پس من کجا سکونت کنم ؟

فرمود : تو در یکی از حجره‌های خانه سکونت‌گزین . این جا ، خانهٔ من است . ای عایشه ! تو همان اندازه در آن حقّ داری که زنان دیگر دارند . پس در خانه‌ات آرام گیر ، و مانند روزگار جاهلیّت نخستین میارای (و از حجاب بدر میای) . مبادا با مولا و سرپرست خودت به جنگ بروی ، که ستمگر و اهل پیکار با او باشی . و البته (می دانم که) این کارها را خواهی کرد .

چون این سخن به گوش عمر رسید، به دخترش حفصه گفت: دخترم! به عایشه بگو که دربارهٔ علی علیه السلام با او وارد بحث نشود و او را ردّ نکند. زیرا این قضیّه در دوران حیات و پس از مرگ پیامبر شهرت یافته است. خانه، خانهٔ عایشه است، و کسی حق ندارد در مورد آن با او نزاع کند. وقتی زن عدّهٔ خود از همسرش را به پایان برد، برای تصمیم‌گیری در مورد خود شایسته‌تر است، که به هر راهی بخواهد برود.

حدیث بیست وششم
اتمام حجّت

امام کاظم ، از امام صادق علیهما السلام :

رسول خدا صلی الله علیه و آله ـ زمانی که وصیت را به علی مرتضی علیه السلام سپرد ـ فرمود :

در مورد آن جوابی داشته باش برای فردا (قیامت) که در پیشگاه خدای تبارک و تعالی پروردگار عرش بگویی ، زیرا من در روز قیامت با تو احتجاج می‌کنم به کتاب خدای ؛ حلال و حرام آن و محکم و متشابه آن ، همان‌گونه که خدایش فرستاد و همان‌سان که من تو را بدان امر کردم . و بر فرائض الهی همان سان که فرود آورده شد ، و بر تمام احکام ، از امر به معروف و تشویق بر آن ، و نهی از منکر و دوری از آن ، با اقامهٔ حدود و شروط الهی و همهٔ امور ، و اقامهٔ نماز در وقتش و پرداخت زکات به اهلش ، و حجّ بیت اللّه الحرام و جهاد در راه خدا . چه می‌گویی ، ای علی !

علی علیه السلام گفت : پدر و مادرم به فدایت ! به کرامت خدای و جایگاهی که نزد او داری و نعمتی که بر حضرتت فرستاد ، امید دارم که پروردگارم به من کمک رساند و مرا استوار دارد ، مبادا در پیشگاه

خداوند، در حالی دیدارت کنم که کوتاهی یا سستی یا تفریط کرده باشم، یا روی شما زرد شود ـ که چهرهٔ من و چهرهٔ پدران (اجداد) و مادران (جدّه‌هایم) برای نگاهداری آن مبذول باد ـ.

بلکه (امیدوارم) که مرا چنان یابی ـ پدر و مادرم فدایت ـ که با جدّیت، [با تمام توان] پیرو وصیّت و شیوه و راه حضرتت باشم، تا زمانی که زنده‌ام، تا آنجا که در پیشگاه تو، همان وفاداری را عرضه کنم. پس از من نیز، یک به یک، فرزندانم چنین کنند، بدون هیچ کوتاهی و تفریط.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سپس خود را بر سینه و صورت حضرتش افکندم، در حالی که می‌گفتم: پدر و مادرم به فدایت! پس از تو، من و دخترت و فرزندانت سخت تنها می‌شویم! پس از تو، اندوه من به درازا می‌کشد. برادرم! اخبار آسمان از خانه‌ام گسسته شد. و پس از شما، جبرئیل و میکائیل را از دست دادم، که نه ردّ پایی حسّ می‌کنم و نه صدایی می‌شنوم.

آنگاه پیامبر مدّت زمانی به اغما افتاد و سپس به هوش آمد.

حدیث بیست و هفتم

سخنان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با علیّ مرتضی علیه السلام

امام کاظم ، از امام صادق علیهما السلام :

از پدرم امام باقر علیه السلام پرسیدم : پس از این که پیامبر به هوش آمد ، چه شد ؟

فرمود: زنان بر پیامبر وارد شدند ، در حالی که می‌گریستند . صداها بلند شد ، و مردم ـ از مهاجران و انصار ـ بر درِ خانهٔ حضرتش ضجّه می‌زدند . در این حال ، ندایی برخاست که : علی کجاست ؟

امیرالمؤمنین علیه‌السلام روی آورد تا این که بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و خود را به روی آن حضرت انداخت .

پیامبر فرمود : برادرم ! این کلام را از من بفهم ، که خداوند ، تو را فهیم گرداند ، استوار دارد ، راه نماید ، توفیق دهد ، کمک رساند ، بیامرزد و نامت را بالا برد !

بدان ، ای برادرم ! آنچه این جماعت از متاع دنیا می‌خواهند و بر دست‌یابی بدان توانایند ، به زودی ایشان را از من باز می‌دارد . پس تو را از من باز ندارد آنچه ایشان را مشغول خواهد داشت ؛ زیرا مَثَل تو در این امت ، مَثَل کعبه است که خداوند آن را برای مردم، عَلَم (پرچم

هدایت) قرار داده است، که از هر درّهٔ ژرف و راه دوری بدان روی می‌آورند، در حالی که کعبه نزد کسی نمی‌رود. تو (نیز) رایت هدایت و نور دین هستی، که همان نور خدا است.

برادرم! سوگند به خدایی که مرا به راستی برانگیخت، من پیش از این به آنها هشدار دادم، و پس از این که یک یک به آنها خبر دادم آنچه را که خداوند بر آنها واجب ساخته و طاعت تو که خداوند آنها را نسبت به آن الزام فرموده، آنان همگی پاسخ مثبت دادند و تسلیم امرت شدند، با آن که من از مخالفت در عقیدهٔ آنها خبر دارم.

زمانی که جان من گرفته شد، و تمام سفارش‌هایم را به انجام رساندی و مرا دفن کردی؛ در خانه‌ات بنشین، قرآن را به ترتیب نزول آن جمع کن، و فرائض و احکام را بر اساس تنزیل آن گرد آور. آنگاه بر مبنای عزائم آن عمل کن، بدان سان که به تو امر کردم.

بر تو باد به شکیبایی بر مصائبی که به تو و فاطمه فرود می‌آید، تا زمانی که نزد من آیید.

حدیث بیست وهشتم

صبر کن، راه ورع در پیش گیر!

امام کاظم، از امام صادق، از امام باقر علیهم السلام:

امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام فرمود: شبی از شبهای بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله حضرتش را به سینه‌ام تکیه داده بودم، در حالی که وصیتش را به پایان برده و دخترش فاطمه علیها السلام نزد آن جناب بود. پیامبر، به همسران خود و دیگر زنان دستور داده بود که از محضر حضرتش بیرون روند، و آنان چنان کردند.

آنگاه فرمود: ای ابوالحسن! از جای خود حرکت کن، و پیش روی من قرار بگیر. من چنان کردم. (دیدم که) جبرئیل حضرتش را به سینهٔ خود تکیه داد و میکائیل در سمت راست ایشان نشست.

پیامبر افزود: ای علی! کف دستان خود را بر روی هم بنه! من چنان کردم.

پیامبر افزود: با تو پیمان بستم. از تو پیمان گرفتم، در حضور دو امین پروردگار جهانیان، جبرئیل و میکائیل. ای علی! سوگندت می‌دهم به حقّی که آن دو بر تو دارند که وصیّت مرا ـ بدانگونه که هست ـ اجرا کنی و آن را بپذیری. وظیفه‌ات، شکیبایی و وَرَع است،

و پیروی از شیوه و روش من ، نه روش فلان وفلان . آنچه را که خداوند به تو داده ، با تمام نیرو برگیر .

آنگاه پیامبر ، دو دست خود را میان دو دست من نهاد ، در حالی که دستان من درون هم بود ، به‌گونه‌ای که گویی چیزی میان دو دستم نهاد ، فرمود : ای علی ! آنچه درون تو جای دادم ، حکمت بود و قضای آنچه بر تو وارد می‌شود ، و آنچه خواهد رسید ، تا آنجا که هیچ چیز از امورت بر تو پوشیده نخواهد ماند . چون زمان وفاتت فرا رسد ، به وصیّ خود ـ که پس از تو می‌آید ـ همین‌گونه که من وصیت کردم ، وصیت کن و همین‌سان عمل نما ، نه کتابی و نه صحیفه‌ای .

حدیث بیست ونهم
پیام‌های جبرئیل

امام کاظم ، از امام صادق علیهما السلام :

رسول خدا صلی الله علیه وآله ، علی بن ابی‌طالب علیه السلام را اندکی پیش از وفات خود فرا خواند . وقتی علی علیه السلام وارد شد ، خود را بر بدن آن حضرت انداخت .

پیامبر فرمود : ای برادرم ! جبرئیل پیامی از جانب خداوند برایم آورد ، و به من امر فرمود که تو را برای ابلاغ آن نزد مردم بفرستم . اینک نزد مردم برو ، به آنان خبر ده و در میان آنان از جانب خداوند نداکن ، و از جانب خدا و رسولش بگو :

ای مردم ! رسول خدا صلی الله علیه وآله به شما می‌فرماید : جبرئیل هم اکنون از جانب خداوند ، پیامی نزد من آورده و به من فرمان داده که آن را به واسطهٔ امینم علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام به شما برسانم .

هشدار ! هر کس خود را به غیر پدرش نسبت دهد ، خداوند از او برائت جوید .

هشدار ! هر کس فردی غیر از موالی خود را به سرپرستی گیرد ، خداوند از او برائت جوید .

هشدار! هر کس بر پیشوای خود پیشی گیرد، یا امامی را که اطاعتش واجب نیست، مقدّم دارد، و امام ستم‌پیشه‌ای را دوست بدارد، با خداوند در ملک او به دشمنی برخاسته و خداوند، تا روز قیامت، از او بیزار است.

هشدار! هر کسی که مزد اجیری را باز دارد - یعنی کسی را که شناخته‌اید - لعنت پیاپیِ خدا تا روز قیامت بر او باد. و خداوند، از او هیچ عمل شایسته‌ای - واجب یا مستحبّ - نمی‌پذیرد.

آنگاه سه بار فرمود: هشدار! آیا پیام (پروردگار) را رساندم؟

حدیث سی‌ام

شایسته‌ترین!

امام کاظم، از امام صادق علیهما السلام:

وقتی بیماری پیامبر صلی الله علیه وآله شدّت گرفت، جبرئیل در حضور حضرتش بود. و آن جناب، سر مبارکش بر دامان جبرئیل نهاده، با او انس گرفته و سخن می‌گفت. در این حال، علی علیه السلام وارد شد، و سر پیامبر را ـ در حالی که خواب بود و دردش کمتر شده بود ـ در دامانِ شخصی دید. آن شخص گفت: ای امیر مؤمنان! به سویم بیا. سرِ پسر عمویت را به دامن بگیر، که تو نسبت به او شایسته‌تر از منی. سپس این آیه را خواند: ﴿**وَأُولُوا ٱلْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ ٱللَّهِ**﴾[1]؛ و خویشاوندان در کتاب خدا برخی به برخی دیگر سزاوارترند؛ و بیرون رفت.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چون من به جای او نشستم، پیامبر دیده از خواب خود گشود، دست‌های مرا لمس می‌کرد و می‌فرمود: جبرئیل!

گفتم: پدر و مادرم فدایت! منم علی.

---

۱. انفال / ۷۵.

فرمود: پس شخصی که سرِ من در دامانِ او بود، کجاست؟

پاسخ دادم: چون او مرا دید، گفت: ای امیر مؤمنان! به سویم بیا. سرِ پسر عمویت را به دامن بگیر، که تو نسبت به او شایسته‌تر از منی، سپس این آیه را خواند: ﴿وَ أُولُوا ٱلْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ ٱللَّهِ﴾.

پیامبر فرمود: آن شخص جبرئیل بود، فرود آمد تا با من انس گیرد و سخن گوید تا درد من آرام گیرد. پروردگارم درست گفت، ای علی! و جبرئیل پیام را رساند، و به امر خدای عزّ وجلّ مرا در این حال بر شما سپرد و من امر را به تو سپردم. ﴿فَلاَ يُنَازِعُنَّكَ فِي ٱلْأَمْرِ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدىً مُسْتَقِيمٍ﴾ [۱] پس باید که در این کار با تو جدل و ستیزه نکنند، و به سوی پروردگارت بخوان، که تو، به راستی بر رهنمونی (راه) راستی.

---

۱. حج / ۶۷.

حدیث سی ویکم

وارث، جانشین و وصیّ پیامبر

عیسی بن مستفاد گوید: به امام کاظم علیه السلام گفتم: فدایت شوم! پدرم (مستفاد) از پدرت امام صادق علیه السلام نقل کرد که جبرئیل، بازوی علی علیه السلام راگرفت و او را در جای خود نشاند و به او گفت: سرِ پسر عمویت را به دامان بگیر، که تو وارث او، جانشین او، وصیّ او، و شایسته‌تر و سزاوارتر به او ـ نسبت به عَتیق و زُفَر و نَعثل ـ هستی.

﴿ **أُولٰئِكَ الْأَحْزَابُ، إِن كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ** ﴾ [1]؛ اینان گروه‌های کافرند، هیچ کس از اینان نبود مگر اینکه پیامبران را تکذیب کرد، پس کیفر من بر اینان سزا گشت.

امام کاظم علیه السلام سر برداشت و به من فرمود: پدرت (مستفاد) به تو راست گفته است.

---

۱. ص / ۱۳ ـ ۱۴.

حدیث سی و دوم
آخرین نماز و خطبهٔ پیامبر

عیسی بن مستفاد گوید: از امام کاظم علیه السلام پرسیدم: در این مورد چه می‌فرمایید که مردم فراوان می‌گویند پیامبر امر فرمود ابتدا ابوبکر و سپس عمر، برای مردم نماز (جماعت) گزارند؟

حضرتش زمانی طولانی درنگ کرد. آنگاه فرمود: چنین نیست که گفته‌اند. و تو - ای عیسی - بسیار در امور کنکاش می‌کنی، و رضایت نمی‌دهی مگر این که آنها را بیابی.

گفتم: پدر و مادرم فدایت باد! من فقط به این دلیل، اینگونه مسائل را می‌پرسم که در باب دینم از آن نفع برم و به فقاهت و ژرف نگری برسم، مبادا گمراه شوم بدون این که خود بدانم. امّا کجا کسی مثل شما بیابم که مطالب را برایم روشن سازد؟

امام کاظم علیه السلام فرمود:

بدان، زمانی که بیماری پیامبر شدّت گرفت، علی علیه السلام را فرا خواند، سر خود را در دامان او نهاد و بیهوش افتاد. چون زمان نماز فرا رسید و ندای اذان دادند، عایشه بیرون آمد و گفت: ای عمر! بیرون آی، و با مردم نماز گزار.

عمر گفت : پدرت برای این کار ، سزاوارتر است .

عایشه گفت : راست گفتی ، امّا او شخصی است نرم خوی ، و نگران آنم که مردم بر او هجوم آورند . پس تو نمازگزار .

عمر پاسخ داد : باید او نمازگزارَد . و اگر کسی بر او هجوم آورد ، یا کسی در برابر او حرکت کرد ، به او پاسخ خواهم داد .

عایشه گفت : در حالی که محمد [صلی الله علیه و آله] به اِغما افتاده ، و فکر نمی‌کنم که به هوش آید . و آن مرد ـ یعنی علی علیه السلام ـ به او سرگرم است و نمی‌تواند از او جدا شود ، به نماز بشتاب ، پیش از آن که به هوش آید . زیرا نگران آنم که اگر به هوش آید ، علی را به نماز امر کند . من نجوای پیامبر با او را ـ از سر شب تاکنون ـ شنیده‌ام که در آخر سخنان خود به او می‌گفت : نماز ! نماز !

ابوبکر بیرون آمد تا با مردم نمازگزارد . مردم او را نپذیرفتند . امّا پس از آن پنداشتند که به دستور پیامبر آمده است . هنوز تکبیر نماز را نگفته بود که پیامبر به هوش آمد . فرمود : فضل بن عباس را نزد من فرا خوانید ! او را فرا خواندند . فضل و علی علیه السلام پیامبر را به سوی مسجد بردند ، در حالی که نشسته برای مردم نمازگزارد . آنگاه او را بر منبرش جای دادند . و پیامبر آخرین خطبه را خواند که پس از آن دیگر بر منبر ننشست .

تمام اهل مدینه ـ از مهاجر و انصار ـ پیرامون او گِرد آمدند ، تا آنجا که بانوان از درون حجله‌های خود بیرون آمدند ،گریان و صیحه‌زنان و

ناله‌زنان و استرجاع‌گویان [۱]. و پیامبر (از شدّت درد) گاهی سخن می‌گفت و گاه سکوت می‌کرد.

در میان آنچه پیامبر در خطبه‌اش فرمود، این جمله بود:

ای گروه مهاجران و انصار، و کسانی ـ از جنّ و انس ـ که در چنین روز و چنین ساعتی نزد من گِرد آمده‌اید! باید هر یک از شما که حاضر است، به دیگران که غایب‌اند، این پیام را برساند.

هشدار! من در میان شما کتاب خدا را بر جای نهادم، که در آن نور و هدایت و بیان است، خداوند در آن، هیچ ناگفته‌ای را فرو نگذاشته است، وآن است حجّت خدا بر شما که به نفع من (شهادت می‌دهد).

نیز، در میان شما بزرگترین پرچم، رایت دین و نور هدایت، وصیّ خود، علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام را بر جای نهادم.

هشدار! اوست رشتهٔ الهی، اینک همگی به آن چنگ زنید و از آن جدایی نپذیرید.

«وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً» [۲]. و نعمت خدای را بر خود یاد کنید، آنگاه که با یکدیگر دشمن بودید، پس میان دلهای شما همدمی و پیوند داد، تا به نعمت وی با هم برادر گشتید.

مردم! این است علی بن ابی‌طالب علیه السلام، گنج خدا، برای

---

۱. استرجاع، یعنی گفتن «إنّا للّه وإنّا إليه راجعون»، به نشانهٔ مصیبت. (مترجم)

۲. آل عمران / ۱۰۳.

امروز و فردا. هر که او را دوست بدارد و ولیّ خود گیرد ـ در امروز و فردا ـ به پیمانی که خدا بر او بسته، وفا کرده، و آنچه را که بر او واجب ساخته، ادا کرده است. امّا هر که با او کینه ورزد و او را دشمن گیرد ـ چه امروز و چه فردا ـ روز قیامت، نابینا و ناشنوا می‌آید، در حالی که او را در پیشگاه خدای، هیچ حجّتی نیست.

مردم! مبادا فردا (قیامت) به نزد من آیید در حالی که دنیا را زینت داده باشید، امّا خاندانم نزد من آیند در حالی که پریشان و غبار آلوده و مظلوم و زیر دست باشند و خون‌هایشان (به ناحق) ریزان باشد.

بپرهیزید از بیعت‌های گمراهی و شورای نادانی.

هشدار! که برای این امر، یاران و نشانه‌هایی است که خداوند در کتابش نام برده، و من آن‌ها را به شما شناساندم و پیامی را که مرا بدان فرستاده بودند، به شما رساندم.

﴿وَلٰكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ﴾ [1]. ولیکن شما را مردمی می‌بینم که نادانی می‌کنید.

پس از من به کفر و ارتداد باز نگردید که کتاب (قرآن) را بدون معرفت و شناخت تأویل کنید و سنّت را با هوای نفس به بدعت کشانید، زیرا هر شیوه و رویداد و کلامی که مخالف قرآن باشد، مردود و باطل است.

---

۱. احقاف / ۲۳.

قرآن ، پیشوای هدایت است . و او را سردمداری است که به سوی آن راه می‌نماید ، و با حکمت و اندرز نیکو بدان فرا می‌خواند . اوست ولیّ امر پس از من ، علیّ ، ولیّ خدا ، وارث علم و حکمت من و نهان و آشکارم ، و وارث آنچه پیامبران پیش از من به ارث نهاده‌اند . من وارث (پیامبران پیشین) هستم و ارث گذارنده (به علی علیه السلام) . پس جانهایتان با شما دروغ نگویند .

مردم ! خدای را ! خدای را ! در حقّ خاندانم ، که آنانند ستون‌های دین ، چراغ‌های هدایت و معدن علم .

علی است برادرم ، وارثم ، وزیرم ، امینم ، برپا دارندهٔ امر من ، و وفا کننده به عهد من . به شیوهٔ من زندگی می‌کند و به سنّت من کشته می‌شود . نخستین کسی که به من ایمان آورد ، آخرین کسی که در هنگام رحلتم نزد من خواهد بود ، و نخستین کسی که او را در روز قیامت ملاقات خواهم کرد . باید این مطلب را ، هرکه از شما شاهد است به غائبان برساند .

هشدار ! کسی که برای مردم امامت کند ، به امامتِ کوردلانه ـ در حالی که در امّت ، داناتر از او باشد ـ چنین کسی کفر ورزیده است .

مردم ! هر کسی باز خواستی از من دارد ، اینک این منم . و کسی که نزد من وعده یا دَیْنی دارد ، پس نزد علی بن ابی‌طالب علیه السلام بیاید ، که او ضامنِ تمام آنها است ، تا آنجا که هیچ کس را بر من بازخواستی باقی نماند .

آنگاه از فراز منبر ، فرود آمد .

حدیث سی و سوم

باز می‌گردند!

امام کاظم، از امام صادق علیهما السلام:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصیّت خود به علی علیه السلام -که در حضور مردم بود- فرمود: به خدا سوگند، ای علی! بیشتر این مردم به کفر باز می‌گردند، در حالی که برخی از آنان گردن بعضی دیگر را بزنند.

و تو فاصله‌ای نداری با دیدن این رویداد، مگر این که پیکر من، از پیش دیدگانت نهان شود!

حدیث سی و ششم
سرانجام کار

امام کاظم، از امام صادق علیهما السلام:

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا را به تنهایی غسل دادم، در حالی که بدنش پوشیده بود. چون خواستم روپوش از بدنش بردارم، جبرئیل گفت: ای علی! روپوش از پیکر برادرت بر مدار، چرا که خداوند چنین نمی‌خواهد. در غسل او کمک بخواه! و من به امر الهی در شستن پسر عمویت با تو مشارکت می‌کنم.

حضرتش را با رَوْح و ریحان و رحمت غسل دادم. ملائکهٔ نیک نهادِ نیکوکردار به من اشاره و اِمساک می‌کردند. من لحظه به لحظه سخن می‌گفتم. و هیچ عضوی از او را ـ که پدر و مادرم فدایش باد ـ بر نمی‌داشتم، مگر آن که خود آن عضو برایم جابه‌جا می‌شد.

چون از غسل و کفنش فراغت یافتم، او را بر سریر قرار دادم و همان‌گونه که به من امر شده بود بیرون آمدم. در این حال، آن چنان از فرشتگان بر دور او گِرد آمدند که میان شرق و غرب را پر کردند.

خدایش بر او صلوات فرستاد، و ملائکهٔ مقرّب و بزرگوار، و حاملان عرش کریم و تمام آنچه برای خدای ربّ العالمین تسبیح

می‌گوید، بر او درود فرستادند. و من تمام کارهایی را که به آن امر شده بودم، به جای آوردم.

آنگاه که او را در خاکجایش پنهان می‌داشتم، شنیدم فریادِ کسی را که پشت سرم فریاد می‌زد:

ای آل تیم! ای آل عدی! ای آل امیّه!

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لاَ يُنصَرُونَ﴾ [1].

و آنان را پیشوایانی گردانیدیم که به آتش دوزخ می‌خوانند و روز رستاخیز یاری نشوند.

ای آل محمد! صبر کنید تا به اجر برسید. و اندوهگین مشوید، مبادا وزر و وبال داشته باشید.

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِن نَصِيبٍ﴾ [2]. هرکس کِشت آخرت را بخواهد در کِشت او بیفزاییم، و هرکس کِشت دنیا بخواهد به او از آن بدهیم، و او در آخرت هیچ سهمی نخواهد داشت.

---

۱. قصص / ۴۱.

۲. شوری / ۲۰.

ترجمهٔ مقدمه کتاب الوصیه

۱. شرح حال

تاریخ، محل ولادت و محل رشد عیسی بن مستفاد (۱۶۰؟ - ۲۲۰ق؟) را به‌طور دقیق و روشن نمی‌دانیم؛ چون کتاب‌های رجال، در غالب موارد، از بیان این‌گونه امور، غفلت می‌ورزند و به مواردی مانند برخی روایات او اکتفا می‌کنند. آنچه درباره‌اش گفته‌اند، مشایخ حدیثی و راویان اوست. گاهی بعضی از این امور را نیز نگفته و به بیان حال او - از جهت جرح و تعدیل - اکتفا می‌کنند. اگر در این موارد نیز سکوت کنند، آن راوی به عنوان مجهول معرفی می‌شود.

ولی بنابر آنچه روشن خواهد شد عیسی بن مستفاد کتاب **الوصیه** را از امام ابوالحسن کاظم علیه السلام روایت کرده، می‌توانیم به جزم بگوییم که او در سال ۱۶۰ حیات داشته است.

توضیح اینکه: امام کاظم علیه السلام پس از شهادت پدر برومندش امام صادق علیه السلام در سال ۱۴۸ق عهده‌دار امامت شد؛ یعنی عیسی، علوم خود را که از امام کاظم علیه السلام برگرفته، قبل از این سال نبوده است؛ چون روش شیعه این بوده که علوم خود را از امام

ناطقی بگیرد که امور امامت را به عهده دارد، نه امامی که در آن زمان ساکت است ـ و عهده‌دار امامت نیست.

وقتی زندگانی امام کاظم علیه السلام را به‌طور اجمال بعد از سال یاد شده تا زمان شهادت حضرتش، بررسی کنیم ـ که به زهر در زندان سندی بن شاهک به امر هارون الرشید در سال ۱۸۳ روی داد ـ می‌بینیم این دوره، به دو بخش تقسیم می‌شود:

بخش اول، سال‌های ۱۴۸ ـ ۱۷۰، یعنی بقیهٔ دوره حکومت منصور دوانیقی (م۱۵۸)، تمام دورهٔ حکومت مهدی عباسی (م۱۶۹) و تمام دورهٔ حکومت موسی هادی عباسی (م۱۷۰).

امام علیه السلام در این دوره‌ها، تحت فشار سلطهٔ عباسی و جاسوسان آنها بود و در شدت تنگنا و تشدیدهای حکومتی به سر می‌برد؛ اما در این دوره، حضرت را از مدینه منوره به بغداد نکشاندند، مگر در زمان حکومت مهدی عباسی که امام علیه السلام را به بغداد آورد و ایشان را زندانی کرد؛ آنگاه در پیِ یک رؤیا؛ یعنی روزگاری که آن جناب را آزاد کرد و حضرتش به مدینه بازگشت[1].

بخش دوم، میان سال‌های ۱۷۰ ـ ۱۸۳ بود که دورهٔ بسیار سخت و دردناکی است؛ یعنی روزگاری که امام علیه السلام در دوران حکومت هارون الرشید گذرانید و بیشتر آن ایام، تحت نظر و درون زندان بود.

---

۱. ر.ک به: تاریخ بغداد ۱۳: ۲۷، وتذکرة الخواص: ۳۴۹.

خوارزمی درکتاب مناقب [۱] و علامه طبرسی در تاج الموالید [۲] و دیگران آورده‌اند که امام کاظم علیه السلام ده سال در زندان هارون الرشید به سر برد؛ از زندان عیسی بن جعفر بن منصور عباسی در بصره، به زندان‌های بغداد؛ آغاز دوران زندانی او از زندان فضل بن ربیع آغاز شد. پس از آن زندان فضل بن یحیی که گشایشی مختصر در کار امام علیه السلام پدید آمد و پس از آن زندان سندی بن شاهک بود که حضرتش را به امر هارون الرشید، مسموم کرد.

دقیقاً نمی‌دانیم چه زمانی عیسی احادیث وصیت را از امام کاظم علیه السلام شنیده است، در دورهٔ اول (۱۴۸ ـ ۱۷۰) بوده است یا دورهٔ دوم (۱۷۰ ـ ۱۸۳)؟ آیا این احادیث را در مدینهٔ منوره شنیده است؟ در این صورت، در زمان رفتن به حج بوده یا در آنجا مستقر بوده و احادیث را می‌گرفته است؟ یا اینکه در بغداد، احادیث را فراگرفته و در این صورت، در زمانی بوده است که امام زیر دیدگان جاسوسان حکومت بوده است یا در دوره‌های موقتی که حضرتش مختصری گشایش داشت؟ هر دو احتمال، وارد است.

در اینجا، مقدار قطعی را در نظر می‌گیریم و فرض می‌کنیم در دورهٔ دوم، یعنی بعد از سال ۱۷۳، احادیث را از امام علیه السلام فراگرفته

---

۱. ر. ک به: مناقب خوارزمی: ۳۵۰.

۲. ر. ک به: تاج الموالید، ضمن «مجموعة نفیسه»: ۱۲۲.

است. چنان که گفتیم، حضرتش ده سال در زندان‌های هارون محبوس بود ؛ زیرا حدود سال ۱۷۳ آن جناب را از بصره به بغداد آوردند و در سال ۱۸۳ به شهادت رسید. طبق این فرض ، عیسی در همان حدود زمانی ، به امام علیه السلام پیوست و از حضرتش روایت کرد.

اگر دورترین احتمالات را در نظر بگیریم ، عیسی در این دوره ، نوجوانی ممیز بوده است ـ که تحمل روایت و ادای آن را بعد از بلوغ صحیح می‌داند ـ پس باید در آن سال‌ها سیزده سال داشته باشد ؛ به عنوان حد متوسط برای تمییز و صحت تحمل روایت. در این صورت ، باید مدتی از زمان را بدان افزود که با امام ملازمت داشته و از چشمهٔ جوشان معارف حضرتش سیراب شده است ؛ تا آنجا که مورد وثوق آن جناب قرار گرفته است ؛ به گونه‌ای که امام ، نکات مهمی از امور امامت و پاره‌ای از اسرار الهی را به او انتقال می‌دهد ؛ چنان که در اثنای مطالب کتاب **الوصیه** به آن تصریح می‌کند.

تمام این قرائن ، ما را به آنجا می‌رساند که براساس دورترین فرض‌ها ، تخمین بزنیم عیسی در حدود سال ۱۶۰ زنده بوده است ترجیح هم بر این است که فرض کنیم وی ، این احادیث را در بغداد ، از امام شنیده است ، نه در مدینه.

در تأیید این استنتاج و فرض ، می‌توان گفت : شاهد کثرت روایات او از امام کاظم علیه السلام هستیم ، در حالی که او را در زمرهٔ اصحاب

امام رضا علیه السلام نشمرده‌اند؛ با این حال نام او را در ضمن یاران امام جواد علیه السلام می‌بینیم. از این نکته می‌توان نتیجه گرفت: تولد و وفات او در بغداد بوده است؛ لذا در زمرهٔ یاران امام رضا علیه السلام نبوده است تا در مدینه و پس از آن در خراسان اقامت داشته باشد، بلکه دانشمندان رجال فقط به این تصریح اکتفا کرده‌اند که عیسی از اصحاب امام کاظم و امام جواد علیهما السلام بوده است؛ دو امامی که مدتی از عمر خود را تا زمان شهادت، در بغداد گذرانده‌اند. این نکته را نیز باید در نظر گرفت که او نابینا بوده است و عادتاً، انتقال و مسافرت در آن زمان دشوار بوده؛ مگر برای ادای فرایض (مانند حج) یا دیگر حالات ضروری که او را به تحمل دشواری‌های سفر، ناگزیر می‌ساخت.

در دو مورد، کلامی از امام کاظم علیه السلام می‌بینیم که روحیات عیسی بن مستفاد را نشان می‌دهد. در صدر حدیث اول، می‌خوانیم که امام کاظم علیه السلام به عیسی می‌فرماید: «تو، تن به کلامی نمی‌دهی، مگر اینکه ریشه‌ها و سرآغاز علم را بجویی. به خدا سوگند که تو برای تفقّه (ژرف‌نگری و ژرف‌بینی) می‌پرسی».

نیز در ضمن حدیث سی و دوم، می‌خوانیم: دربارهٔ آخرین نماز پیامبر صلّی الله علیه و آله امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «مطلب، چنان نیست که گفته‌اند؛ اما تو ـ ای عیسی ـ بسیار در امور، کند وکاو می‌کنی

و رضایت نمی‌دهی مگر به ریشه یابی آن» . در برابر این سخن، عیسی به امام علیه السلام می‌گوید : «پدر و مادرم فدایت باد . من در مورد مسئله‌ای می‌پرسم که برای دینم از آن سود ببرم و به فقاهت برسم ؛ از نگرانی اینکه ندانسته گمراه شوم ؛ ولی چه زمانی می‌توانم کسی مانند شما بیابم که حقایق را برایم روشن سازد ؟»

از این عبارات برمی‌آید که عیسی ، ملازم امام کاظم علیه السلام و از یاران مخلص حضرتش بوده است ؛ همچنین از این کتاب می‌فهمین عیسی ، تمام اهتمام خود را به امری مهم مصروف داشته است که اهمیت بنیادین دارد ؛ نیز این امر ، او را از مطلب فروع دین و احکام باز داشته است ؛ به ویژه در زمانی مثل زمان حکومت هارون الرشید که مسائل عقاید ، اهمیت و جایگاه ویژه‌ای یافته است .

نکتهٔ دیگر اینکه : اگر امام کاظم علیه السلام عیسی بن مستفاد را مخلص و امین در کتمان اسرار نمی‌یافت ، چگونه در فضای حکومت عباسی ، با او دربارهٔ وصایت پیامبر صلّی الله علیه و آله سخن بگوید ؛ در حالی که تمام اصرار دستگاه خلافت بر آن بود که نشان دهد عباس برای جانشینی پیامبر ، سزاوارترین فرد بود .

از سوی دیگر ، مستفاد ، پدر عیسی نیز همین ویژگی را نسبت به امام صادق علیه السلام داشت . در حدیث سی و یکم همین کتاب می‌خوانیم : عیسی ، کلامی را که پدرش مستفاد از امام صادق

علیه السلام دربارهٔ وصایت شنید، به محضر امام کاظم علیه السلام عرضه می‌دارد و حضرتش آن کلام را تصدیق می‌کند. چنین اصالت خانوادگی و التزام به تشیّع، در چنان موقعیت زمانی دشوار، اهمیت فراوان دارد.

علاوه بر آن، عیسی بعد از امام کاظم علیه السلام زنده ماند و دقیقاً در سال شهادت امام جواد علیه السلام - یعنی سال ۲۲۰ هجری - درگذشت.

این نکات، خلاصه‌ای از شرح حال عیسی بن مستفاد و ارتباط او با امام کاظم و امام جواد علیه السلام است. دربارهٔ جایگاه این راوی امامی از دیدگاه رجالی در سطور آینده سخن می‌گوییم.

۲. عیسی بن مستفاد در میزان علم رجال

کتاب‌های رجالی دربارهٔ عیسی بن مستفاد سخن گفته‌اند؛ در عین حال، دربارهٔ دو تن دیگر سخن گفته‌اند که آنها را با او پیوند داده‌اند؛ یعنی عیسی الضعیف و عیسی الضریر.

شخصیت مورد نظر ما، عیسی بن مستفاد است که کنیه‌اش ابو موسی و لقبش بجلی بود. او ضریر (نابینا) بود. این موارد به تصریح علمای علم رجال رسیده است؛ از جمله نجاشی (رجال نجاشی: ۲۹۷)، طوسی (فهرست: ۱۱۶)، ابن داوود (رجال، قسم دوم:

۲۶۵)، علامه حلی (رجال، قسم دوم: ۲۴۲)، قهپایی (مجمع الرجال ۴: ۳۰۶)، شبستری (احسن التراجم ۱: ۴۴۸)، تفرشی (نقد الرجال: ۲۶۲)، ابو علی حائری (منتهی المقال ۵: ۱۶۹)، کاظمی (هدایة المحدثین: ۱۶۹)، استرآبادی (منهج المقال: ۲۵۶) و دیگران.

مامقانی یک وصف دیگر به او افزوده است: «ابو موسی البجلی الضریر الضعیف» (تنقیح المقال ۲: ۳۶۳).

علت این تعبیر، پیوند دادن همان دو اسم یاد شده به عیسی و مستفاد است که برخی از کتب رجالی این سه تن را جداگانه یاد کرده‌اند؛ از جمله معجم رجال الحدیث که علاوه بر عیسی بن مستفاد [1]، از دو تن دیگر یاد کرده، می‌نویسد: «کلینی حدیثی از عیسی ضریر به این طریق آورده است: علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن الحسین بن احمد المنقری، عن عیسی الضریر عن ابی عبدالله علیه السلام» [2]. و حدیثی از عیسی ضعیف، بدین طریق آورده است: «علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن الحسین بن احمد المنقری، عن عیسی الضعیف عن ابی عبدالله علیه السلام» [3].

---

۱. معجم رجال الحدیث ۱۴: ۲۲۹.

۲. همان، ش ۹۲۵۳.

۳. همان، ش ۹۲۵۴.

آیت الله خویی یادآور می‌شود: شیخ طوسی و شیخ صدوق، طریقی مانند طریق کلینی تا «عیسی ضعیف» آورده‌اند؛ با این تفاوت که در طریق صدوق به جای «حسین بن احمد»، «محسن بن احمد» آمده است، که به عقیدهٔ سید خویی، این تحریف است.

آیت الله خویی همچنین به دلیل اتحاد اسم‌ها و طریق‌ها (راوی و مروی) به‌طور قطع می‌گوید: این دو تن (عیسی ضعیف و عیسی ضریر) یکی هستند (معجم رجال الحدیث ۱۴: ۲۲۹). این مطلب روشن است؛ چنان‌که پیش از ایشان، علامه مامقانی ـ ذیل نام عیسی ضعیف ـ چنین گفته است (تنقیح المقال ۲: ۳۶۱).

اما سخنی از علامه مامقانی که مورد توافق دیگران نیست، آن است که این دو نام، با عیسی بن مستفاد، یکی هستند؛ لذا ذیل نام عیسی ضریر می‌گوید: «ظاهراً او همان عیسی بن مستفاد ضریر است که پس از این ـ ان شاء الله تعالی ـ یاد خواهد شد».

مامقانی، براساس این نظریه، حکم کرده است: صدوق در باب الدماء از کتاب فقیه، در وصف او به عنوان ضعیف، متفرد است (من لا یحضره الفقیه ۴: ۶۹ ح۱۲)؛ در حالی که در کتاب فقیه، از «عیسی الضعیف» یاد شده است، نه عیسی بن مستفاد؛ نیز مامقانی بیان می‌دارد: کلینی در کافی، باب «انّهم علیهم السلام لم یفعلوا شیئاً إلّا بعهد»، این نام را به عیسی ضریر گردانیده است؛ در حالی که در کافی، از «عیسی بن مستفاد» یاد شده است، نه عیسی ضریر.

عاملی که او را به این خلط وا داشته است این ادعا است که صاحب این سه نام، یک تن است؛ با آنکه بر این ادعا، دلیلی وجود ندارد.

آنچه می‌توان دلیل آورد، فقط اتحاد عیسی ضریر و عیسی ضعیف، به دلیل اتحاد راوی و مروی عنه است؛ چنان که گذشت.

به این دلیل، شیخ محمد تقی شوشتری در قاموس الرجال، به نقد کلام مامقانی پرداخته است. ایشان، ابتدا کلام مامقانی را نقل می‌کند که گفته است: «شیخ صدوق در کتاب فقیه، باب تحریم الدماء، او را به «ضعیف» وصف کرده و کلینی در کافی، در باب «انهم علیهم السلام لم یفعلوا شیئاً إلّا بعهد» او را به ضریر تغییر داده است».

آنگاه شیخ محمد تقی شوشتری در نقد این کلام می‌گوید: «این کلام، خطاست؛ زیرا آنچه در فقیه آمده، عیسی بن مستفاد ضعیف نیست، بلکه عیسی ضعیف است؛ و صدوق به آن متفرد نیست، بلکه در کافی و تهذیب نیز مانند آن آمده است. مدعای او دربارهٔ کلینی نیز خطاست. مدعای تغییر، در زمانی صحیح بود که او این خبر را روایت کرده بود، در حالی که این خبر دیگری است به لفظ «عیسی بن المستفاد، ابو موسی الضریر»... و عیسی ضعیف، شخص دیگری غیر از اوست که از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند (قاموس الرجال ۷: ۲۸۰).

۳. عیسی بن مستفاد و مصاحبت او با امام کاظم و امام جواد علیهما السلام

عیسی بن مستفاد، از امام جواد علیه السلام نیز روایت کرده است؛ چنان که بعضی از دانشمندان رجالی نیز گفته‌اند؛ از جمله: نجاشی (رجال نجاشی: ۲۹۷)، علامه حلی (رجال علامه، قسم دوم: ۲۴۲)، شبستری (احسن التراجم ۱: ۴۴۸ ـ ۴۴۹)، آقا بزرگ تهرانی (الذریعه ۲۵: ۱۰۳).

ابن داود حلی در رجال خود، گرفتار سهو شده، عیسی را از اصحاب امام باقر علیه السلام برشمرده است. وی می‌گوید: «عیسی بن مستفاد بجلی، ابو موسی، ضریر، از اصحاب امام باقر علیه السلام، نجاشی او را یاد کرده» و سپس از قول نجاشی می‌افزاید: «لم یکن بذلك»[1] (رجال ابن داود، قسم دوم: ص۲۶۵ ش۱۱۷۶).

این، سهوی است از قلم شریف او که منشأ آن، عدم تمییز میان ابو جعفر اول (امام باقر علیه السلام و ابو جعفر ثانی (امام جواد علیه السلام) است؛ زیرا کنیهٔ ابو جعفر ـ به اطلاق، بدون قید ـ به ابو جعفر اول (امام باقر علیه السلام) بازمی‌گردد. علامه مامقانی (تنقیح المقال ۲: ۳۶۳) و علامه استرآبادی (منهج المقال: ۲۶۵) به این سهو تنبه داده‌اند.

---

۱. درباره این تعبیر، در سطور آینده، سخن خواهد آمد.

به هر حال ، عیسی بن مستفاد ، از اصحاب امام کاظم و امام جواد علیهما السلام بوده ، نه از یاران امام باقر علیه السلام ـ چنان که در سهو ابن داوود دیدیم ـ و نه از اصحاب امام صادق علیه السلام ، چنان که از بیان مامقانی فهمیدیم .

۴. ابن مستفاد و کتاب الوصیه

پس از بحث‌های گذشته ، می‌گوییم : عیسی بن مستفاد کتابی دارد به نام کتاب الوصیه که دانشمندان رجالی نسبت این کتاب را بدو تصریح کرده ، بعضی اسانید نیز این کتاب را یاد کرده‌اند . برخی از اقوال آنها چنین است :

نجاشی می‌گوید : «عیسی بن مستفاد ، ابو موسی بجلی ضریر ، از امام ابو جعفر ثانی (امام جواد علیه السلام) روایت کرده ، ولم یکن بذلك . مشایخ ما ، آن را روایت کرده‌اند به این سند : «عن ابی القاسم جعفر بن محمد ، قال : حدثنا ابو عیسی عبیدالله بن الفضل بن هلال بن الفضل بن محمد بن احمد بن سلیمان الصابونی ، قال : حدّثنا ابو جعفر محمد بن اسماعیل بن احمد بن اسماعیل بن احمد ، قال : حدثنا ابو یوسف الوحاظی ، والأزهر بن بسطام بن رستم ، والحسن بن یعقوب ، قالوا : حدثنا عیسی بن المستفاد . این طریق ، طریق مصری است که در آن اضطراب است .

طریق دیگر چنین است: أخبرنا ابو الحسن احمد بن محمد بن عمران، قال: حدثنا یحیی بن محمد القصبانی، عن عبیدالله بن الفضل». (رجال نجاشی: ۲۹۸)، و به نقل از آن: معجم رجال الحديث ۱۴: ۲۲۴ وتنقیح المقال ۲: ۳۶۳).

شیخ طوسی می‌گوید: «عیسی بن مستفاد، او را کتابی است که عبیدالله دهقان، از او روایت کرده است» (فهرست طوسی: ۱۸۱. به نقل از آن: معجم رجال الحدیث ۱۴: ۲۲۴؛ تنقیح المقال ۲: ۳۶۳ ومجمع الرجال قهپایی ۴: ۳۰۶).

ابن غضائری می‌گوید: «عیسی بن مستفاد، ابو موسی بجلی ضریر، کتاب الوصیه از آن اوست که سندش ثابت نشده و او خود، ضعیف است» (معجم رجال الحدیث، همان؛ تنقیح المقال، همان ومجمع الرجال قهپایی ۴: ۳۰۶_۳۰۷).

علامه حلی می‌گوید: «عیسی بن مستفاد بجلی، کنیهٔ ابو موسی و لقب بجلی ضریر داشت، از امام جواد علیه السلام روایت کرد. «ولم يكن بذاك» ... کتاب الوصية از آن اوست که سندش ثابت نشده و او، خود ضعیف است» (رجال علامه، قسم دوم: ۲۴۲).

مولی محمد اردبیلی می‌گوید: «از امام جواد علیه السلام روایت کرد. «ولم يكن بذاك». او راست کتاب الوصية (به نقل از: نجاشی و علامه حلی). روایت از امام کاظم علیه السلام برایش یاد می‌شود.

کتاب الوصية دارد که سندش ثابت نشده و خودش ضعیف است (به نقل از علامه حلی) (جامع الرواة ۱: ۶۵۴).

علامه مجلسی در مرآة العقول، ضمن شرح روایت کلینی در کافی ـکه به سند خود از عیسی بن مستفاد، از امام کاظم علیه السلام روایت کرده ـ می‌گوید: «کلینی آن را از کتاب الوصیة نوشتهٔ عیسی بن مستفاد برگرفته، که از اصول معتبر است» (مرآة العقول ۳: ۱۹۳).

علامه مجلسی، در بحار الانوار نیز پس از نقل بخش عمده‌ای از کتاب الوصیة ـبه واسطهٔ کتاب طُرَف من الانباء والمناقب نوشتهٔ سید ابن طاووس ـ می‌گوید: عیسی و کتابش در کتاب‌های رجال یاد شده‌اند و من سندهای فراوان به آن دارم. (بحار الانوار ۲۲: ۴۹۵).

شبستری می‌گوید: «عیسی بن مستفاد بجلی ضریر، محدث امامی، ضعیف الحال، کتاب الوصیة از آن اوست، امام جواد علیه السلام را درک کرد و از او نیز روایت کرد» (احسن التراجم ۱: ۴۴۸ ـ ۴۴۹).

شیخ آقا بزرگ تهرانی می‌گوید: «عیسی بن مستفاد ... راوی از امام جواد علیه السلام ... ابن طاووس در کتاب الطرف من الانباء بسیار از آن نقل کرده است» (الذریعه ۲۵: ۱۰۳).

تمام این تصریحات، بدون تردید، نسبت کتاب الوصیة به عیسی بن مستفاد را ثابت می‌کند. قوی‌ترین دلیل بر این امر، آن است که بیشتر مطالب کتاب به دست ما رسیده است؛ بدین‌سان که شیخ

هاشم بن محمّد در کتاب مصباح الانوار و سید ابن طاووس در کتاب الطرف، بسیاری از این احادیث را نقل کرده‌اند؛ علاوه بر این، با اسانید فراوان به علامه مجلسی رسیده است و این برای آگاهی از مطالب کتاب الوصیة و ویژگی‌های آن کافی است؛ ضمن آنکه مطالب آن در باب امامت و وصیت در منبع دیگری نیامده است.

در مورد برخی تعبیراتی که دانشمندان رجالی دربارهٔ کتاب و راوی آن دارند، به پژوهشی تفصیلی نیاز است تا اعتماد بر کتاب و روایات و راوی آن، ثابت شود.

۵. ابن مستفاد و کتاب الوصیة در میزان نقد رجالی

در خلال مطالب گذشته، بعضی اقوال دانشمندان رجالی متقدم و متأخّر، در مورد میزان اعتماد بر عیسی بن مستفاد و کتاب الوصیة مرور شد؛ این، علاوه بر سخنان دیگران است؛ همچون کلام مامقانی که می‌گوید: «به هر حال، وی ضعیف است» (تنقیح المقال ۲: ۳۶۳) و علامه مجلسی که در کتاب رجال خود می‌گوید: «عیسی بن مستفاد بجلی ضریر، ضعیف» (رجال مجلسی: ۲۷۶، ش۱۳۸۷) و ابن داوود که گاهی عیسی بن مستفاد را در قسم اول از رجال خود (در ضمن افراد مورد وثوق و اعتماد) و گاه در قسم دوم (در ضمن افراد ضعیف و متروک) آورده و نیز دیگر کلمات بزرگان و دانشمندان علم رجال.

در ضمن پیگیری این کلمات، می‌بینیم تمام این مطالب به دیدگاه‌های نجاشی و ابن غضائری بازمی‌گردد. کشی اساساً از عیسی و کتابش یاد نکرده و شیخ طوسی تنها از او و کتابش و روایت از عبیدالله دهقان یادکرده است؛ بدون آنکه از مدح یا قدح سخن گوید.

به هر حال، در اینجا، ناگزیر باید چند مبحث را برای بیان و بررسی وضعیت عیسی و کتاب الوصیه متعرض شویم:

۱ ـ ۵. بحث اول: ارزش تضعیف‌ها و توثیق‌های متأخران

در مباحث علم رجال، روشن شده است که کلام متأخّران رجالی در جرح یا تعدیل راویان، بر دیگران حجّت نیست و این برخلاف متقدّمان است؛ یعنی کسانی چون: طوسی، نجاشی، ابن غضائری، کشّی و دانشوران پیش از آنها. منظور از متأخّران نیز بزرگانِ پس از اینان‌اند. اما کلام متقدمان، گذشته از خودشان، بر دیگران حجت است؛ زیرا حکم آنها در مورد راویان، غالباً از روی حس و قطع و یقین یا از اطمینان متأخم به علم است؛ به دلیل نزدیکی به دورهٔ راویان و نص و معصوم؛ از این رو، اجتهاد در حکم در مورد راویان، از آنها بعید به نظر می‌رسد، مگر موارد اندک؛ زیرا اجتهاد در برابر امور محسوس است، که در بهترین فرض، تحصیل حاصل به شمار می‌آید و در فرض‌های دیگر، مخالف حکمت است؛ چون اجتهاد در برابر نصّ خواهد بود که از مانند آنها بسیار بعید است.

در مقابل آنها متأخَران‌اند. آنها از عصر راویان دور افتاده‌اند؛ لذا توثیق‌ها و تضعیف‌ها، سینه به سینه، چنان که نزد متقدمان بود، به آنها نرسیده است؛ پس به اعمال نظر در حکم در مورد راویان نیازمند شدند. از سوی دیگر با اختلاف دلائلی که به آنها رسیده و با اختلاف عقول، نظرها و اجتهاد متفاوت می‌شود؛ از این‌رو بدیهی است حکم صادر از آنها در مورد راویان فقط بر خود آن بزرگان حجّت باشد.

بر این اساس، عمدهٔ حکم‌ها در مورد عیسی بن مستفاد، از متقدمان، همان است که از ابن غضائری نقل شده است و آنچه نجاشی گفته، نه دیگران. علامه و ابن داوود حلی و دانشمندان پس از آنان، از متأخَران به شمار می‌آیند که بر دیگران حجّت نیستند؛ از این‌رو پیروی از آنها در موارد اجتهادی خودشان ـ چنان که از مطالب گذشته روشن شد ـ ضرورت ندارد.

نکته دیگر اینکه: تضعیف‌های متأخَران نسبت به عیسی بن مستفاد، بر آنها اعتماد نمی‌آورد؛ زیرا وقتی درست بنگریم، می‌بینیم تمام عبارات، به کلام نجاشی برمی‌گردد.

علامه نیز عبارت ابن غضائری را بر آن افزوده است؛ تا آنجا که مامقانی، تضعیف او را از علامه نقل کرده است؛ با آنکه علامه در کتاب خلاصة الاقوال، فقط کلام نجاشی و ابن غضائری را آورده که مدعا را نمی‌رساند؛ همان‌طور که در سطور آینده نیز روشن خواهد شد.

۲ ـ ۵. بحث دوم: تعیین دایرهٔ اعتماد بر تضعیف‌های ابن غضائری و محدثان متقدم قمی

بیشتر بزرگان ما در تعیین میزان اعتماد بر تضعیف‌های محدثان متقدم قمی و ابن غضائری به‌طور خاص و قدما به‌طور عام، تردید دارند؛ زیرا ضعف در نظر آنان، اعم از ضعف در نظر متأخران است. آنان، به کسی ضعیف اطلاق می‌کنند که از ضعفا روایت می‌کند یا بر احادیث مرسل اعتماد کند یا در ضبط، ضعیف باشد، یا حافظهٔ او ضعیف باشد، یا در مورد برخی از جزئیات عقاید که به راستی در زمرهٔ اصول عقاید نیست، با آنها مخالف باشد؛ مثلاً اگر راوی در مورد مقامات ائمه اطهار علیهم السلام به مطالبی معتقد باشد (مانند نفی سهو از آن بزرگواران علیهم السلام که متقدمان قم و ابن غضائری به آنها عقیده ندارند، یا دیگر مراتبی که براساس برهان‌هایی که در نظر آنها قطعی است که شیعه از قدیم و جدید ـ به جز عده‌ای معدود ـ با آنها هم عقیده است، در این صورت، آن راویان معدود را ضعیف می‌دانند؛ با آنکه این کار، با اجماع عملی در سیرهٔ دیگر دانشمندان رجالی شیعه، مخالف است.

در این حال، راوی، حتی به فرض پاره‌ای از این اوصاف، در نفس خود «ثقه» باقی می‌ماند؛ زیرا کسی که از ضعفا روایت کند، مرویات او، فقط به دلیل روایت از ضعفا ضعیف می‌شود و به معنای دیگر

ضعف نمی‌رسد. این مسلم است، اما ـ چنان که واضح است ـ نه به اعتبار قدح در عدالتش.

شاهد بر این مطلب، آن است که علمای اهل درایت می‌گویند: «فلانی ثقه است، ولی از ضعفا روایت می‌کند» و به همین‌سان در مورد اوصاف دیگر؛ مثلاً می‌گویند: «فلانی صدوق است، ولی حافظه‌ای ضعیف دارد» یا «فلانی صدوق است، ولی در ضبط دقت ندارد». آنها هیچ‌گاه به‌طور مطلق، «ضعیف» نمی‌گویند، بلکه ـ مثلاً ـ می‌گویند: «ضعیف فی الحدیث»، به این معنی که قلت حفظ یا کثرت وهم یا مشکلات دیگری دارد.

با این توضیح، ضعیف در نظر آنان عام است: گاهی به معنای ذم و گاه به معنای جرح، و تفاوت بسیاری بین این دو معنی وجود دارد[۱].

اوصاف ذم، وقتی بر راوی اطلاق می‌شود که او حافظهٔ ضعیف داشته باشد، یا اتقان او اندک باشد یا توهم او زیاد باشد، یا از ضعفاء روایت کند، یا دیگر ویژگی‌هایی که مشکلی در عدالت او پدید نمی‌آورد.

اما اوصاف جرح، زمانی به راوی گفته می‌شود که راوی، فاسق یا اهل بدعت یا دروغگو باشد یا دیگر ویژگی‌هایی که عدم عدالت او را برساند؛ البته متأخران، گاهی این دو مصطلح را به جای هم به کار

---

۱. ر.ک به: مقباس الهدایه مامقانی ۲: ۲۹۷ و ۳۰۶.

می‌برند ؛ اما با قرائن لفظی و سیاق ، موضوع آن مشخص می‌شود ـ که امر ، در این مورد ، آسان است .

بدین روی ، نمی‌توانیم تضعیف ابن غضائری نسبت به عیسی بن مستفاد را معتبر بدانیم ؛ زیرا شاید به دلیل یکی از اموری باشد که یاد شد . گواه این مطلب ، نابینایی عیسی است که به دلیل آن ، به‌طور طبیعی ، ضبط مطالب ـ از جمله کتاب الوصیه ـ بر او دشوار می‌آید ؛ بنابراین ممکن است تضعیف ابن غضائری به این دلیل باشد یا به این علت که مطالبی در کتاب الوصیه در باب مقامات پیامبر ، امیرالمؤمنین ، حضرت زهرا و امامان معصوم علیهم السلام آمده است که ابن غضائری نمی‌پسندد یا به دلیل دیگری موجب تضعیف شده است که نمی‌توان بر آنها اعتماد کرد ؛ بر مبنای مطالبی که توضیح اجمالی آن بیان شد .

دانشمندان علم رجال ـ بعد از پژوهش و بررسی ـ تصریح کرده‌اند : در مورد تضعیفات محدثان متقدم قم و ابن غضائری تردید دارند و آنها را به حساب نمی‌آورند . در ادامه برخی از تصریحات آنها را می‌آوریم .

ابو علی حائری می‌گوید : «پوشیده نیست که برخی از قدما ـ مخصوصاً قمی‌ها و ابن غضائری ـ عقاید خاصی در مورد ائمه علیهم السلام بر مبنای اجتهاد خود داشتند که تعدی از آن را غلو و ارتفاع

می‌دانستند ؛ لذا آن را روا نمی‌داشتند ؛ تا آنجا که نفی سهو از پیامبر صلّی الله علیه و آله را غلو می‌دانستند . بلکه گاهی ، مواردی را غلو می‌دانستند ؛ مانند تفویض امر به امامان علیهم السلام که مورد اختلاف است یا نقل معجزات از ائمه ، یا اغراق در جلالت شأن امامان ، یا اشاره به علم آن گرامیان به مکنونات آسمان وزمین، که این را «ارتفاع» می‌دانستند که تهمت‌هایی در پی داشت» . (منتهی المقال ۱ : ۷۷) .

ابو علی حائری همچنین می‌گوید : «روشن است که قدما در مسائل مبنایی با هم اختلاف داشتند ؛ بدین روی چه بسا مطالبی در نظر آنها فاسد یا کفر یا غلو بود ، در حالی که نزد دیگران چنین نبود ، بلکه عقیده به آن را واجب می‌دانستند ؛ پس باید در موارد جرح آنها ـ که براساس چنین مبنایی است ـ تأمل کرد» (همان) .

غروی در فصول ، ضمن اشاره به تعداد الفاظ ذمّ راوی می‌گوید : «یکی از این موارد ، آن است که می‌گویند : فلانی ضعیف یا ضعیف الحدیث است . این کلام به معنای فسق آن راوی نیست ؛ زیرا ممکن است تضعیف او به جهت اعتماد بر احادیث مرسل باشد ... اگر به این مطلب تصریح شود ، قطعاً دلیل قدح راوی نیست ، گرچه برخی از علما ـ مانند بسیاری از محدثان قم ـ آن را عامل قدح دانسته‌اند» (الفصول الغرویه : ۳۰۴ . نیز ر . ک به : هامش منتهی المقال ۱ : ۱۱۳) .

مولی محمد تقی مجلسی اول می‌گوید : «حکم به ضعف یک

راوی، جرح او نیست ؛ زیرا فردی عادل راکه در ضبط حدیث ضعیف بوده ، ضعیف می‌دانستند ؛ به این معنی که قوت حدیث او مانند قوت فرد ثقه نبوده است . به این دلیل ، می‌بینیم وصف ضعیف را برای فردی که از ضعفاء روایت کرده یا اخبار را به‌طور مرسل روایت کرده ، به کار می‌برند» (روضه المتقین ۱۴ : ۳۹۶) .

وحید بهبهانی می‌گوید : «چه بسا گاهی مواردی مانند نقل ، به معنی وسیله‌ای [برای تضعیف] می‌شود . شاید یکی از اسباب ضعف در نظر دانشمندان رجالی ، عواملی مانند قلت حافظه ، سوء ضبط ، روایت بدون اجازه ، روایت از کسانی که ندیده‌اند و اضطراب الفاظ روایت بود ... ؛ همین‌گونه است نسبت غلو نزد آنها ، تا آنجا که می‌بینیم نفی سهو از امامان علیهم السلام را غلو می‌دانستند ، بلکه گاهی عواملی دیگر را «ارتفاع» و موجب تهمت می‌دانستند ؛ مانند نسبت مطلق تفویض به آن بزرگواران ، یا موارد محل اختلاف ، یا اغراق در بزرگداشت امامان علیهم السلام ، یا روایت معجزات و خوارق عادت از آن بزرگ مردان ، یا مبالغه در تنزیه آنان از نقایض ، یا اظهار وسعت قدرت آنان و احاطه علم به مکنونات غیب در آسمان و زمین» (الفوائد الحائریه : ۸ ، رجال خاقانی : ۳۷ . ر . ک به : هامش مقباس الهدایه ۲ : ۲۹۷) .

سید حسن صدر کاظمی می‌گوید : «باید در جرح قدماء به چنین

اموری تأمل کرد. کسی که به جایگاه قدح در مورد چنین راویان مشهوری ـ مانند یونس بن عبدالرحمان، محمد بن سنان، مفضل بن عمر، معلی بن خنیس، سهل بن زیاد، و نصر بن صباح، بنگرد، می‌بیند که چنین قدح‌هایی قشری‌گری است؛ چنان که یاد شد» (نهایة الدرایه: ۱۶۸).

مامقانی می‌گوید: «اینک یک راوی را صحیح بدانند، منحصر به عدالت نیست؛ بدین دلیل تضعیف آنها نیز منحصر به فسق نیست» (مقباس الهدایه ۲: ۲۹۷).

شیخ محمدرضا مامقانی ـ نوادهٔ صاحب تنقیح المقال ـ می‌گوید: «نتیجه اینکه: تضعیف آنها سبب قدح نیست، برعکس مدح آنها؛ و ضعف در نظر آنها، اعم است از ضعف در حدیث یا ضعف در محدث» (همان، هامش).

کاظمی می‌گوید: «... روشن شد که تضعیف در اصطلاح قدیم، اعم از تعبیر جدید است» (عدّة الرجال ۱: ۱۵۴).

شیخ محمد تقی شوشتری می‌گوید: «در زمان مجلسی، چنین شهرت یافت که کتاب ابن غضائری اعتبار ندارد؛ زیرا او در طعن بزرگان شتاب می‌ورزد» (قاموس الرجال ۱: ۵۵)؛ همچنین می‌گوید: «در دورهٔ متأخران نیز چنین است» (همان: ۶۷).

مولی محمد تقی مجلسی اول می‌گوید: «ابن عیسی [یعنی احمد

بن محمد بن عیسی اشعری] گروهی را از قم اخراج کرد ، به جهت روایت از ضعفاء و نقل احادیث مرسل . این کار ، به اجتهاد او بود که ظاهراً در آن خطاکرد ، ولی به هر حال ، رئیس قم بود» (روضة المتقین ۱۴ : ۲۶۱ . نیز : عدة الرجال ۱ : ۱۵۶).

اقوال دیگری در این زمینه هست که وقتی در آن ژرف بنگریم ، معنی و مضمون آنها یکسان است .

بر نکات نقل شده می‌توان افزود که ابن غضائری ، گاهی بعضی از راویان را به دلیل روایت بعضی از مراتب و مقامات ائمه علیهم السلام که خود بدان عقیده ندارد ، تضعیف می‌کند . ما یقین داریم که پاره‌ای از مرویات عیسی بن مستفاد در کتاب الوصیه ـ که علو جایگاه‌های معصومان علیهم السلام را یادآور می‌شود ـ دلیلی قوی برای ابن غضائری و محدثان قم شده است تا ابن مستفاد را ضعیف یا غالی یا اهل تفویض بدانند ؛ با اینکه چنین مطالبی از اصول مسلم اعتقادات شیعه در گذشته و حال بوده است ؛ چنان که بیشتر مضامین این کتاب را ـ اگر نگوییم تمام آنها ـ در کتاب‌های معتبر بزرگان شیعه می‌بینیم ؛ مانند کلینی ، مفید ، سید مرتضی ، عیاشی ، طوسی و دیگران ؛ حتی صدوق و محدثان قمی .

نکتهٔ مهم این است که مرویات عیسی بن مستفاد در کتاب‌های حدیثی شیعی ، مانند کافی ، تهذیب ، فقیه و استبصار ، فقط در حوزهٔ

مطالب کتاب الوصیه و مقامات بلند امامان معصوم علیهم السلام است ؛ با این همه این نکته رجحان مهمی دارد ، بلکه شاید تنها دلیل تضعیف عیسی توسط ابن غضائری همین باشد ؛ با آنکه هیچگونه دلالتی ـ چنان که بیان شد ـ بر تضعیف ندارد .

تمام این مطالب ، در صورتی است که نسبت کتاب رجال را به ابن غضائری یا پدرش بپذیریم ؛ در حالی که این مطلب محل تردید است و بعضی از بزرگان ، این نسبت را نفی کرده‌اند ؛ مانند آیت الله خویی که پس از ذکر دلایلی در نفی این نسبت ، می‌گوید : «از مجموع این مطالب نتیجه می‌گیریم که کتاب منسوب به ابن غضائری قطعی نیست ، بلکه برخی از دانشمندان به‌طور جزم و قطع ، آن را جعلی دانسته ، گفته‌اند برخی از مخالفان آن را جعل کرده و به ابن غضائری نسبت داده‌اند» . (معجم رجال الحدیث ۱ : ۹۶ نیز مقدمهٔ رجال مجلسی : ۲۹ ـ ۳۰ نوشتهٔ عبدالله سبزالی) .

علاوه بر آن ، جمعی ، از جمله کاظمی تصریح کرده‌اند : ابن غضائری مجهول الحال است . کاظمی می‌گوید : «او مجهول الحال است ومقامش روشن نیست . او شیخ المشایخ نیست ؛ چنان که جمعی از اهل این شأن ، تصریح کرده‌اند» (عدّة الرجال ۱ : ۴۱۹) .

۳ـ ۵. بحث سوم: اندازه دلالت گفتار نجاشی: «لم یکن بذالك»

برخی الفاظ، از اصطلاح‌های دانشمندان درایة الحدیث است که برای نکوهش راویان نکوهیده به کار می‌رود. دلالت این الفاظ بر مقدار مذمتی که مورد نظر است، تفاوت دارد. این تفاوت به صفات نکوهیده‌ای باز می‌گردد که آن راوی، از نظر شدت و ضعف بدان متهم است. به دلیل همین مطلب، بعضی از بزرگان، مراتب مذمت را تا ده مرتبه برشمرده‌اند و آن را «طبقات المجروحین» نامیده‌اند. تمام این ده مرتبه[۱] ـ اگر بدان‌ها معتقد شویم ـ بر جرح و قدح در عدالت دلالت ندارد، بلکه پاره‌ای از آنها، این امر را می‌رساند؛ از این رو، مجموعه اوصاف مراتب ذم ـ چه ده مرتبه باشد یا کمتر یا بیشتر ـ به اعتبار اینکه با عدالت و عدم آن همراه باشد، سه قسم است:

گروه اول: اوصاف شدیدی که نمی‌توان اجتماع آن را با عدالت راوی تصور کرد؛ مثلاً وصف وضاع، کاذب، فاسق، مبتدع و ناصبی، بر سقوط عدالت ـ به جمیع مراتب آن ـ دلالت ذاتی دارد. هیچ کدام از این ویژگی‌ها، هیچ زمینه‌ای برای فرض عدالت در شخص باقی نمی‌گذارد. نسبت عدالت با این اوصاف، تباین کلی است.

گروه دوم: در این گروه، اوصافی جای دارد که دلالت آنها بر قدح

---

۱. ر.ک به: مستدرکات مقباس الهدایه ۶: ۱۹۹، و مستدرك: ۱۹۷.

و جرح در عدالت، محل نزاع است؛ مانند: متروك، ساقط، واهی، لیس بمرضی و مانند آنها. این نکته قطعی است ـ بدون اختلاف ـ که این‌گونه کلمات فی نفسه، ذم را نمی‌رساند، بلکه اختلاف در آن است که تا چه میزان، بر قدح یا جرح دلالت کند.

مامقانی در مقباس الهدایه (۲: ۳۰۱) به نقل از شهید ثانی (بدایة الروایه ۷۹: ۸۰) می‌آورد که او، این تعبیرات را از الفاظ جرح دانسته است. البته این مطلب که شهید، چنین عقیده‌ای داشته، محل تأمل است؛ به این دلیل که برخی از نسخه‌های بدایة الروایه، عنوان «الفاظ جرح» را ندارد و شاید این عنوان در نسخه‌های دیگر، از زیادت شارحان باشد؛ پس این مطلب، یقینی نیست و باید با دقت در آن نگریست (ر. ک به: مقباس الهدایه ۲: ۳۰۱ هامش).

گروه سوم: اوصافی است که با بعضی از مراتب عدالت قابل جمع است؛ مانند: لیس بذاك، لیس بذلك، لم یکن بذاك و دیگر الفاظ و اوصافی که جرح را در تمام مراتب عدالت راوی نمی‌رساند؛ علاوه بر این کسی را ندیده‌ایم که قائل باشد این امر منافی عدالت راوی است، بلکه این نکته که چنین اوصافی، ذم راوی را می‌رساند، مورد تأمل بسیاری از دانشمندان شیعه است؛ چه اینکه حتی برخی از علما، مدح راوی را از این کلمات می‌فهمند. پاره‌ای از اقوال آنان، در پی می‌آید:

مرحوم کاظمی می‌گوید: «عبارت «لیس بذاك» چه بسار قدحی به شمار آید، اما می‌دانیم که بیشتر اوقات، بای نفی مرتبهٔ بالا به کار می‌رود؛ چنان که گویند: لیس بذاك الثقة، ولیس بذاك الوجه، ولیس بذاك البعید، که گویی نوعی مدح در آن است» (عدة الرجال ۱: ۶۴).

استرآبادی می‌گوید: «عبارت «لیس بذاك» را خال (دایی) من، دال بر ذم می‌داند؛ اما این کلام، خالی از تأمل نیست؛ زیرا احتمال دارد مراد از آن، چنین باشد که به او وثوق تام نیست؛ گرچه در حدی از وثوق باشد، از این قبیل که گویند: لیس بذاك الثقه، و شاید همین ظاهر باشد، پس نوع مدح را برساند. دقت شود» (منهج المقال: ۹).

وحید بهبهانی، به نقل از جدش مجلسی اول آورده است: تعبیر «لیس بذاك»، ذم راوی را می‌رساند. سپس وحید می‌افزاید: «این کلام جای تأمل دارد؛ زیرا احتمال می‌رود معنای آن نفی وثوق تام از راوی باشد، گرچه نوعی از وثوق را در او برساند؛ مانند اینکه بگویند: لیس بذاك الثقه؛ و بسا که همین، ظاهر باشد که نوعی مدح را برساند. دقت شود» (مقباس الهدایه ۲: ۳۰۱ والفوائد البهبهانیه: ۹).

صاحب شُعب المقال می‌گوید: «دلالت این جمله بر نوعی مدح بعید نیست؛ یعنی نفی وثوق تام می‌کند؛ گرچه وثوق را بالجمله می‌رساند» (شعب المقال: ۳۰ نیز: مقباس الهدایه ۲: ۳۰۲ هامش).

صاحب توضیح المقال می‌گوید: «شاید بتوان گفت هیچ کس آن

جمله را دلیل بر قدح در عدالت نمی‌داند» (تنقیح المقال: ۴۳).

مامقانی می‌گوید: «تعبیر «لیس بذلك الثقه»... و مانند آن، خالی از نوعی مدح نیست» (مقباس الهدایه ۲: ۳۰۲).

ابو علی حائری ـ در ضمن شمارش اسباب ذم ـ می‌گوید: «تعبیر «لیس بذاك» در نظر دایی من [دلیل بر ذم است]، ولی این کلام جای تأمل دارد؛ زیرا احتمال می‌رود مراد از آن، نفی وثوق تام باشد، گرچه نوعی وثوق را برساند؛ مانند اینکه گویند: لیس بذاك الثقه؛ و بسار که همین، ظاهر باشد؛ پس نوعی مدح را برساند» (منتهی المقال ۱: ۱۱۵).

ابو علی حائری در اینجا، مطلب خود را در حد احتمال بیان کرده است؛ ولی درضمن شرح حال ابوالعباس احمد بن علی رازی، به‌طور قطع و یقین می‌گوید: دلالت جمله «لم یکن بذاك» دربارهٔ کسی، به مدح نزدیک‌تر است تا ذمّ: «دلالت جملهٔ «لم یکن بذاك الثقه» یا «لم یکن بذاك»، به مدح نزدیک‌تر است تا ذمّ». (همان: ۲۸۶).

غروی در فصول می‌گوید: «جملهٔ «لیس بذاك» را برخی از دانشمندان نشانهٔ مدح دانسته‌اند. این کلام، مبتنی بر آن است که مراد، نفی وثوق تام باشد؛ و این عقیده، به صواب نزدیک‌تر است (الفصول الغرویه: ۳۰۴ و منتهی المقال ۱: ۱۱۵).

شیخ محمد رضا مامقانی می‌گوید: «در عبارت «لیس بذاك» و

«لیس بشیء» جای تأمل است ؛ چون ممکن است مراد آن باشد که یعنی او در درجهٔ بالای وثوق نیست ، یا اشکال او چندان مهم نیست و احتمالات دیگر» (مقباس الهدایه ۲ : ۲۹۵ هامش).

اقوال دیگری به این مضمون وجود دارد که مجموع آنها می‌رساند : جملهٔ «لیس بذاك» دلالتی صریح ـ در حدی خاص ـ بر ثبوت مدح برای راوی دارد ؛ البته فهمیدن مدح از چنین اقوالی ، همراه با این مطلب است که چنین جمله‌ای ، بالاترین مراتب عدالت را در مورد خود راوی نمی‌رساند ؛ زیرا جملهٔ «لیس بذاك» بر نفی بالاترین مراتب عدالت دلالت ذاتی دارد.

این نکته را در ضمن شرح این وصف دیدیم که : «لیس بذلك الثقة العظیم» ؛ البته با دیگر مراتب عدالت ـ که پایین‌تر از برترین رتبه است ـ قابل جمع است.

دیدیم که :

۱ . تضعیفات متأخرین اعتبار تمام ندارد ؛ چون غالباً اجتهادیِ محض است.

۲ . به تضعیفات ابن غضائری توجه نمی‌شود ؛ چون او حتی راویان بزرگ اجلهٔ روات را در معرض ذم وجرح قرار می‌دهد ؛ مانند یونس بن عبدالرحمان که در عدالت ، مشهورتر از هر شهرتی است.

۳ . ضعف درنظرابن عضائری، اعم است تا دیدگاه محققان متأخر.

۴ . قول نجاشی در حق عیسی بن مستفاد که گفت : «لم یکن بذاك» ، نوعی مدح را می‌رساند .

از این مقدمات ، نتیجه می‌گیریم عیسی بن مستفاد ، امامی و ممدوح است ؛ دست کم به دلالت التزام که از صریح اقوال یاد شده به دست می‌آید ؛ وگرنه به فرض حُسن نظر ، ممدوح به الفاظی است نزدیک به صراحت ؛ وقتی دانستیم عبارت «لم یکن بذاك» مساوی است با این کلام : «لم یکن بذاك الثقة العظیم» .

ضمناً باید دانست ابن داوود ، عیسی بن مستفاد را در دو بخش از کتابش یادکرده (بخش ممدوحین و بخش متروکین) و شاید عاملی که او را به این امر واداشته است ، این نکته باشد که از کلام نجاشی ، مدح فهمیده است ؛ لذا عیسی را در بخش اول کتاب (ضمن ثقات و معتمدین) یاد کرده ، اما به این اعتبار که عبارت ، صراحتی در مدح ندارد ، او را در قسم دوم کتاب خود (ضمن ضعفا و متروکین) آورده است .

۴ ـ ۵. چند نکتهٔ دیگر

۱ ـ ۴ ـ ۵ . اسانید علما و محدثان تا کتاب الوصیه

دیدیم که علمای بزرگ ، صریحاً نسبت کتاب را به عیسی بن مستفاد یاد کرده‌اند ؛ به‌گونه‌ای که علم ضروری به این مطلب ، به دست می‌آید ؛ پس به آن نمی‌پردازیم .

روشن است که روش عموم علما ـ خصوصاً محدثان، از متقدمان تا متأخران، تا زمانی نزدیک به ما ـ روایت هر کتاب یا مصنف یا اصل است که اصحاب ائمه یا دیگران نوشته‌اند، به اسانید و طرق مختلف، که برترینِ آن، روایت مصنف از امام معصوم علیه السلام است؛ چنان که در مورد کتاب الوصیه می‌بینیم؛ و کمترین درجهٔ آن، کسانی است که چنین کتاب‌هایی از خلال این اسانید به آنها رسیده است.

نیز آشکار است که بهترین کتاب‌های تصنیف و تألیف شده، اصول اربعمائه است، با اصول معتبر دیگر که عمدهٔ تراث شیعه است تا امروز؛ از این‌رو، حافظان شریعت محمدی صلّی الله علیه وآله از محدثان، به جمع احادیث و ترتیب ابواب آنها همت گماشته‌اند تا آنها را به شکلی منظم و با ترتیبی دیگر ـ که دسترسی بدان آسان باشد ـ تدوین کنند و نشر دهند.

کافی، فقیه، تهذیب و استبصار، نمودی دیگر از همان اصولِ برگرفته از ائمه اطهار علیهم السلام است، اما به روشی دیگر و تدوینی دیگر از همان مطالب؛ در حقیقت کلینی، طوسی و صدوق، هریک اصولی را که میان خود و خدای خود حجت می‌دانستند و عمل به آن را صحیح می‌دانستند، منتشر کردند. توضیح این جملات در آینده خواهد آمد.

به هر حال، کتاب عیسی بن مستفاد، از کتب یا اصول مورد اعتماد و معتبر است ـ چنان که کلام درمورد آن به تفصیل خواهد آمد ـ که به دست بزرگان شیعهٔ امامیه، مانند: کلینی، سید رضی، طوسی، نجاشی، هاشم بن محمد، ابن طاووس، مجلسی و دیگران رسیده است.

به این دلیل، باید کلام را بسط دهیم و عنان قلم را رها کنیم تا دربارهٔ اسانید آنها به کتاب الوصیه، به تفصیل سخن گوییم.

الف) شیخ طوسی

ما به تفصیل، به اسماء و احوال راویان طریق او تا کتاب الوصیه دست نیافتیم؛ جز اینکه شیخ در فهرست تصریح می‌کند عیسی بن مستفاد کتابی دارد که عبیدالله بن عبدالله دهقان، از او روایت می‌کند (الفهرست: ۱۰۷).

محدث نوری در خاتمة المستدرك (خاتمه مستدرك الوسائل ۶: ۲۰۶)[1] و سید خویی در معجم (معجم رجال الحدیث ۱۴: ۲۲۴) به ضعف این طریق تصریح کرده‌اند.

براساس ادله‌ای که خواهد آمد، گمان غالب آن است که علت ضعف طریق، همان عبیدالله دهقان باشد که نجاشی (رجال: ۲۳۱)، علامه (همان: ۲۴۵)، مجلسی (همان: ۱۰۹) و دیگران، ضعف او را

---

۱. در این مورد، به تعلیقهٔ محقق، ذیل کتاب رجوع شود.

آشکارا بیان کرده‌اند؛ زیرا طرق شیخ در تهذیب و آثار دیگر به دهقان، همه صحیح است، مگر یکی از آنها که ابن بی جید در آن قرار دارد که گروهی از عالمان، وثاقت او را اظهار داشته‌اند (معجم رجال الحدیث ۱۲: ۸۴).

با تتبع، به این نکته می‌رسیم که طرق شیخ به ابن دهقان، چنین است:

- تهذیب، باب ارتباط الخیل (تهذیب ۶: ۱۶۵ ح۱۳۹)؛
- تهذیب، باب فضل التجارة (همان ۷: ۱۳ ح۵۶)؛
- تهذیب، کتاب المکاسب (همان ۶: ۳۶۲ ح۱۵۹)؛
- تهذیب، باب الذبائح والاطعمه (همان ۹: ۷۴ ح۳۱۴)؛
- استبصار، باب ما کره من انواع المعایش (استبصار۳: ۱۳ ح۲۰۹).

این طُرق، همه صحیح است.

شیخ در فهرست، طریقی دیگر دارد که چنین بیان می‌دارد: «عبیدالله بن عبدالله دهقان: له کتاب، رواه لنا ابن ابی جید، عن ابن الولید، عن محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن عیسی بن عبید، عنه» (الفهرست: ۱۰۷). این طریق نیز به دلیل وثاقت ابن ابی جید، صحیح است.

اینها طریق شیخ طوسی به دهقان است که همگی صحیح است؛ بنابراین، طریق شیخ به کتاب الوصیه، خدشه‌ای ندارد، مگر از

تضعیف دهقان ؛ و بعید نیست که بتوانیم ادعا کنیم تضعیف علمای رجال نسبت به دهقان ، همان دلایل و خاستگاه‌هایی را دارد که تضعیف عیسی بن مستفاد داشت ؛ یعنی روایت چنان فضایل عظیم و منازل والا و مقامات بلند ائمه علیهم السلام ، یا دیگر وجوهی که برای تضعیف مناسب نیست ؛ به علاوه دیدیم که علما تصریح کرده‌اند ضعف در نظر قدما ، اعم است از ضعف در حدیث یا محدث ؛ نیز دیدیم که سبب ضعف در حدیث ، همان فهم عقایدی خاص در مورد امامان معصوم علیهم السلام است ؛ و چه زیبا در فوائد آورده که : «تضعیف رجالیون ، منحصر به فسق راوی نیست ، چنان که تصحیح آنها نیز منحصر به عدالت راوی نیست» . در مورد تمام این عوامل به تفصیل سخن رفت .

پس می‌توانیم طریق شیخ را تا کتاب الوصیه معتبر بدانیم ؛ خصوصاً وقتی بدانیم به کلامی از قدما دست نیافتیم که برای تضعیف دهقان ، علت خاصی بیان کرده باشند ؛ مثلاً او را به عنوان کاذب و فاسق ، جرح نکرده‌اند ، یا دلیل جرح به‌طور واضح تبیین شده است . از سوی دیگر ، دیدیم آنچه در اقوال رجالیون اعتبار دارد ، گفتار قدماست نه متأخران که علت آن را بیان داشتیم و در میان قدما ، به جز نجاشی کسی را نیافتیم که دهقان را تضعیف کرده باشد ، و این جای دقت دارد .

ب) کلینی

برای کلینی، طریقی واضح تا کتاب الوصیفه نیافتیم که کلامی در آن نباشد؛ زیرا آن بزرگوار در کافی، برخی از مطالب کتاب را به این سند نقل می‌کند: «الحسین بن محمد الاشعری، عن معلی بن محمد، عن احمد بن محمد، عن الحارث بن جعفر، عن علی بن اسماعیل بن یقطین، عن عیسی بن المستفاد، ابی موسی الضریر قال: حدّثني موسی بن جعفر علیه السلام... » (کافی ۱: ۲۸۱).

اکنون باید روشن سازیم ـ از آنجا که کلینی تصریح نکرده است سند و طریقی به تمام کتاب دارد ـ آیا می‌توان سند او به پاره‌ای از مطالب کتاب الوصیه را به کل کتاب تعمیم داد یا فقط باید به همان قدر متیقن اکتفا کنیم؟

در نظر اول، شق دوم برگزیده می‌شود؛ چون کلینی نگفته است که تمام کتاب را به این سند روایت می‌کند؛ پس تعمیم، نوعی سخن بی‌دلیل و قرینه خواهد بود؛ اما با نظر تحقیقی و تحلیلی، به امکان تعمیم می‌رسیم، به دلیل قرائن مختلف:

۱. محدثان شیعه ـ خصوصاً محمدین ثلاثه، صاحبان کتب اربعه ـ وقتی اسانید و طرق آنها را تا اصحاب اصول بررسی می‌کنیم، می‌بینیم در موارد اغلب و اکثر، طریق و سند واحد به کل کتاب، تعدی ندارد. کافی است به مشیخهٔ کتب اربعه رجوع کنید تا صدق این مدعا را دریابید.

۲. با تتبع مشیخه کتب اربعه، در می‌یابیم محمدین ثلاثه، اصل یا کتاب را با یک طریق و سند به کل کتاب، روایت می‌کنند، نه اینکه یک جزء از اجزاء یا یک فصل از فصول یا یک باب از ابواب کتاب را به طریقی مخصوص آن روایت کنند؛ چنین موردی از آنها سراغ نداریم؛ پس اگر تعدد طریق محدثان را به برخی اصول فرض کنیم، به معنای اختصاص هر طریق به بعضی از اجزاء یا فصول کتاب نیست، بلکه هر طریقی مربوط به کل اصل خواهد بود.

۳. اگر به کتاب الوصیه بنگریم، به اعتبار کمیت مرویات و متونی که دربر دارد، حجم اندک آن را می‌بینیم. نیز وقتی به موضوع کتاب (وصیت) بنگریم، می‌بینیم تمام مطالب کتاب ـ از غسل دادن و کفن کردن پیامبر توسط امیرالمؤمنین، اینکه حضرتش پدر دو سرور جوانان اهل بهشت است، اینکه برای او هزار باب علم گشوده شد، اینکه او قرآن راگرد آورد، اینکه او هزار باب علم گشوده شد، اینکه او قرآن راگرد آورد، اینکه او صاحب صحیفه است و موارد دیگر ـ با توجه به تمام این نکات و جوانب، ما را به این باور می‌رسانند که بعید است طریق کلینی فقط به بعضی از مطالب کتاب باشد؛ چون بعید است این کتاب، به ابواب یا فصولی تقسیم شده باشد. در تأیید این مدعا می‌توان گفت: کتاب الوصیه حجم زیادی ندارد تا مرویات زیادی در آن باشد و احتمال تعدد طرق روایت در آن برود، بلکه

کتابی است با حجم اندک و تعدادی روایت محدود، همه در یک موضوع (وصیت) که از یک سرچشمه سیراب می‌شوند.

۴. هاشم بن محمد (صاحب کتاب مصباح الانوار)، ۲۷ حدیث از کتاب الوصیه را در کتاب خود آورده است، همه به یک سند؛ همان سندی که نجاشی از آن یاد کرده است.

۵. اگر کلینی طریقی دیگر برای تمام یا بخشی از کتاب الوصیه می‌داشت، آن را نیز می‌آورد؛ چنان که روش او در کتاب کافی است. از آنجا که چنین نکرده، پس طریق او به کتاب الوصیه منحصر به همان طریقی است که در کافی آورده است.

از اینجا می‌فهمیم این طریق، سند کلینی به تمام کتاب الوصیه است؛ و این سند، معتبر است؛ چنان که در آینده خواهیم دید.

۶. گواهی دیگر بر مدعای ما، آن است که بیاضی در الصراط المستقیم، تمام منقولات کتاب طُرَف ابن طاووس را ـ که از کتاب الوصیه آورده ـ یک خبر دانسته است؛ به این اعتبار که تمام آنها مربوط به موضوع وصیت است: از نص پیامبر صلّی الله علیه وآله بر امیر المؤمنین علیه السلام به وصیت و خلافت امت تا نصوص نبوی دیگر در مورد خاندان امام علی علیه السلام و توضیحات دیگری که آورده‌اند. بیاضی می‌گوید: «۳۹ طُرفَة [1] در یک وصیت هست که

---

۱. جناب سید ابن طاووس، هریک از احادیث کتاب طُرَف را یک «طُرفة» نامیده است.

جناب سید ابن طاووس در یک خبر یگانه (= خبر مفرد) نقل کرده، و من خلاصهٔ آن را در این باب می‌آورم تا خردمندان بدان هدایت پذیرند» (الصراط المستقیم ۲ : ۴۰ فصل ۲).

وی به وعده‌اش وفا کرده است و در فصل هفده کتاب خود، بیش از نصف مضامین کتاب طرف را ـ که اغلب آن برگرفته از کتاب الوصیه است ـ می‌آورد (همان : ۸۸، فصل ۱۷).

عبارت «خبر مفرد» می‌رساند تمام کتاب، یک خبر است؛ زیرا در یک موضوع است: موضوع وصیت کلمه وصیت، که عنوان کتاب عیسی است؛ خود، دلالت دارد بر آنکه این کتاب، شامل یک جزء است.

ج) نجاشی

طریق نجاشی به عیسی بن مستفاد را ـ که در رجال خود آورده ـ دیدیم و دانستیم که با طریق هاشم بن محمد در کتاب مصباح الانوار، یکسان است؛ البته نجاشی این طریق را به عنوان طریق مصری شناسانده که اضطراب دارد، ولی ما به احوال تمام راویان این طریق دست نیافتیم؛ زیرا کتاب‌های رجال ـ و حتی کتاب‌های تراجم ـ بعضی از آنها را ندارد؛ مصلاً در مورد ازهر بن بسطام، به شرح حال او در میزان الاعتدال دست یافتیم. ذهبی در آنجا می‌گوید: «خادم مالك، ناشناخته، حدیث او مُنکَر، و اسناد به سوی او در ظلمت

است» (میزان الاعتدال ۱ : ۱۷۱). ابن حجر نیز عین همین عبارت را تکرار کرده است (لسان المیزان ۱ : ۳۳۹).

بعید نیست این ظلمت اسنادی و احادیث منکر که ذهبی و ابن حجر در مورد ازهر ـ یکی از راویان کتاب الوصیه ـ ادعا کرده‌اند، به این دلیل باشد که محتوای کتاب الوصیه دربارهٔ مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام است، که به نظر آن دو رجالیِ اهل تسنن و پیروان آنان، احادیث منکر به شمار می‌آید.

به هر حال، ما تفصیل احوال راویان این طریق را نمی‌دانیم؛ یعنی ازتاریخ تولد و وفات و طبقهٔ رجالی آنها و نکات دیگر بی‌خبریم؛ از این‌رو، تشخیص اضطراب واقع در این سند، بر ما دشوار است[1].

از سوی دیگر، به کلامی از یکی از عالمان برنخوردیم که علت و وجه این اضطراب را بیان کند؛ به علاوه نجاشی تصریح می‌کند: «رواه شیوخنا». همین توجه مشایخ شیعه به کتاب، توجه و اعتماد آنها به کتاب الوصیه را می‌رساند.

د) مجلسی

مجلسی کتاب را در اختیار داشته، از اسانید خود روایت کرده است: چنان که می‌گوید: «من اسانید فراوان به آن دارم». تعبیر «اسانید فراوان» می‌رساند طرق متعدد دارد و در نظر او معتبر است.

---

۱. چنان که خواهید دید، سند هاشم بن محمد، از سند رجال نجاشی مطبوع، دقیق‌تر است و این، نکته‌ای قابل تأمّل است.

هـ) سید ابن طاووس

ابن طاووس تصریح می‌کند کتاب طُرَف را از روایات افراد مورد اعتماد خود گرد آورده است. از این جمله، دو نکته برمی‌آید:

- او سندی به کتاب الوصیه دارد؛ زیرا ۳۱ طُرفَه از مجموع ۳۳ طرفهٔ کتاب خود را از عیسی بن مستفاد روایت می‌کند که بخش عمدهٔ طُرَف است.

- او تمام افرادی را که از آنها روایت کرده، با مدحی در خور، ستوده است. وی در ضمن بیان تعداد مصنفات خود می‌گوید: «یکی از آنها کتاب طُرَف است ... که در آن، روایت افراد مورد اعتماد را آورده‌ام» (کشف المحجّه: ۱۹۵).

۲ ـ ۴ ـ ۵. اعتبار علماء نسبت به کتاب الوصیه

شگفت نیست اگر بگوییم کتاب الوصیه، کتابی معتبر است، به دلیل شواهد، بلکه ادلهٔ عدیده. وقتی این ادله جمع شود، اطمینانی در نفس می‌آورد که اعتبار آن و اعتماد بر آن را در زمینه‌های عقاید، در پی دارد.

الف) دیدگاه علامه مجلسی

علامه مجلسی به صراحت آورده است: تضعیف کسانی که کتاب را ضعیف دانسته‌اند، اعتبار ندارد و اسانید فراوان بـه آن دارد؛ و کلینی آن را معتبر دانسته، سید ابن طاووس و سید رضی بر آن اعتماد کرده‌اند (بحار الانوار ۲۲: ۴۹۵).

علامه مجلسی همچنین در شرح حدیثی که کلینی به سند خود از عیسی بن مستفاد روایت کرده است، می‌گوید: «این خبر، ضعیف است بر مبنای مشهور، ولی معتبر است. کلینی آن را از کتاب الوصیه نوشتهٔ عیسی بن مستفاد برگرفته که از اصول معتبر است» (مرآة العقول ۳: ۱۹۳).

ب) نقل کلینی

کلینی این اصل را معتبر دانسته، با اینکه دربارهٔ آن گفته‌اند طریق و سند او بدان اصل، ضعیف است؛ زیرا حال علی بن اسماعیل بن یقطین و حارث بن جعفر مجهول است.

اگر ورود مبنای علامه حلی را در اینجا محتمل ندانیم ـ که هر راوی امامی را که مدح یا قدحی دربارهٔ او نرسیده، موثق می‌داند ـ فرض کنیم با آن نظر موافقیم؛ اما از سوی دیگر، در آن مجال مناقشه هست؛ توضیح اینکه تصحیح قدما، منحصر به عدالت و وثاقت نیست. کلام کلینی بر این مطلب گواه است که در مقدمهٔ کافی می‌گوید: «کسانی که خواهان علم دین و عمل به آن براساس آثار صحیح از امامان راست گفتار علیهم السلام هستند و سنت‌های استواری را که مدار عمل بر آن است، می‌جویند تا واجبات الهی را ادا کنند، از این کتاب بهره برگیرند» (کافی ۱: ۸).

برخی از احادیث کافی، سند معتبر (به عبارت متأخران) ندارند؛

پس باید عبارت کلینی را به این معنا حمل کنیم که هرآنچه آورده ، آثار صحیح از امامان معصوم علیهم السلام است . این سخن ، یا لغو است که در حق کلینی نمی‌توان پذیرفت و محال است ؛ زیرا خود نسبت به سخن ، داناتر است . یا اینکه آن را بدین صورت بپذیریم که تمام آنچه در کافی آمده ، معتبر است یا صحیح ؛گرچه از جهت سندی چنین نباشد ، مانند اجتماع و همراهی قرائن ، تا حدی که آن را در نظر کلینی - با دقت نظری که دارد - صحیح بدارد ؛ زیرا کسب چنین قرائنی در زمان کلینی به راحتی امکان داشت ؛ چرا که زمان او به دورهٔ نصوص نزدیک بود و این معنی ، به کلام او ، نزدیک‌تر است و بر آن رجحان دارد .

بر این اساس ، طریق کلینی به عیسی بن مستفاد ، به دلیل کلامی که گذشت معتبر است . گواه سخن ، آنکه مجلسی اعتبار این طریق را در مرآة العقول - شرح کافی - چنین می‌نمایاند : «ضعیف است بر مبنای مشهور ، ولی [به واقع] معتبر است . کلینی آن را از کتاب الوصیه نوشتهٔ عیسی بن مستفاد گرفته که از اصول معتبر است» (مرآة العقول ۳ : ۱۹۳) .

ج) نقل شریف رضی

شریف رضی ، دو حدیث از کتاب الوصیه را در کتاب خود خصائص الائمه نقل کرده است ؛ به سند خود از هارون بن موسی

ـ ثقهٔ وجه ـ از احمد بن محمد بن عمار عجلی کوفی که ثقه جلیل بود. ابن طاووس این دو حدیث را، در کتاب طُرَف، از خصائص نقل کرده است و مجلسی، اعتماد سید رضی بر این کتاب را صریحاً آورده است،؛ بدان معنی که نقل او، نقل محض بدون اعتبار نیست. بدیهی است که نقل محض یک مطلب است و اعتبار آن مطلب دیگر. مؤید این مطلب، آن است که دانشمندان ثقهٔ جلیل، مضامین کتاب الوصیه را روایت کرده‌اند؛ چنان که روشن شد؛ یعنی آنها نیز آن را معتبر و معتمد دانسته‌اند.

د) نقل مسعودی

علاوه بر اعتماد کلینی، هاشم بن محمد و دو سید ـ یعنی شریف رضی و ابن طاووس ـ مسعودی نیز بر این کتاب اعتماد کرده، مطالب آن را معتبر دانسته است.

روشن است که مسعودی، از علمای بزرگ شیعه و قدمای امامیه است [1] که در سال ۳۴۶ درگذشته و با غیبت صغری همزمان بوده

---

۱. ابوالحسن علی بن الحسین بن علی مسعودی هذلی؛ چنان که علامه حلی در خلاصة الرجال صفحه ۴۹ آورده است. صاحب ریاض العلماء می‌گوید او جدّ مادری شیخ طوسی بود، و این مطلب در مقدمهٔ اثبات الوصیه نقل شده است. علامه در خلاصه، او را از دانشمندان ثقه و جلیل شیعه و مصنفان آنها دانسته است.
صاحب ریاض می‌گوید: او شیخ جلیل مقدم، از بزرگان امامیه بود که با شیخ صدوق معاصر بود. مجلسی در وجیزة، او را از ممدوحین می‌داند. در مورد اقوال علماء درباره او، به مقدمهٔ اثبات الوصیه رجوع کنید.

است. او خود بدین مطلب تصریح کرده، می‌گوید: «عمر امام مهدی صاحب الزمان عجّل الله فرجه الشریف از زمان تولد تا زمان تألیف این کتاب ـ یعنی ربیع الاول سال ۳۳۲ هجری ـ هفتاد و شش سال و یازده ماه و پانزده روز است» (اثبات الوصیه: ۲۳۲).

مسعودی، پاره‌ای از مطالب کتاب الوصیه را نقل کرده است؛ گاهی به لفظ کامل خود و گاهی به صورت مختصر. از این‌جا، چند احتمال به دست می‌آید: یا او برای مطالب منقول خود و کتاب الوصیه سند خاص دارد، یا از کسی روایتش می‌کند که سندی به کتاب دارد و یا از اصل کتاب الوصیه نقل می‌کند. در هر حال، اعتماد او بر کتاب روشن می‌شود و آن را یکی از منابع کتاب خود می‌داند که عقاید خود را در باب امامت و وصیت، از آن برمی‌گیرد.

هـ) نقل علامه بیاضی

علامه بیاضی (متوفی ۸۷۷ق) نیز در کتابش الصراط المستقیم، بر کتاب الوصیه اعتماد کرده است. بیاضی می‌گوید: «۳۳ طُرفه در باب وصیت دیدم که سید پیشوا، ابن طاووس در یک خبر پیوسته آورده، محصل آن را در این باب قرار می‌دهم تا خردمندان بدان هدایت پذیرند و به یاد کردِ آن تبرک می‌جویم وبا نشر آن به سوی خدای تعالی تقرب می‌طلبم؛ چرا که شفای دردهای سینه‌ها در آن است. کسی که تحقیق این امور را بخواهد، باید بر آن اعتماد کند» (الصراط المستقیم ۲: ۴۰).

بارها گفته‌ایم که بیشتر مطالب طُرَف، عین مطالب کتاب الوصیه است، و اعتماد علامه بیاضی بر کتاب طُرَف، به معنای اعتماد او بر کتاب الوصیه است.

صراحت عبارات بیاضی ـ مانند هدایت خردمندان، تبرک به یاد آن، تقرب به نشر آن و شفای دردهای سینه‌ها ـ در اعتماد به کتاب، کمتر از آن کلام نیست که گفت: «کسانی که تحقیق این امور را می‌جویند، باید بر آن اعتماد کنند».

و) خلاصه بحث

خلاصه مطلب اینکه اعتماد کلینی، دو سید ـ رضی و ابن طاووس ـ هاشم بن محمد، علامه مسعودی و علامه بیاضی بر کتاب ـ که آن را معتبر دانسته‌اند ـ می‌رساند این کتاب، قرن به قرن در محل اعتبار علما بوده، نزد محدثان و راویان ارزش علمی داشته و دارد. گواه مطلب اینکه مشایخ نجاشی آن را روایت کرده‌اند. اگر ارزش علمی و اهمیت اعتقادی آن نبود، مشایخ نجاشی ـ با جایگاه علمی والا و دقت فوق العاده ـ زحمت قرائت آن بر شیوخ و روایت آن کتاب از آنان را نمی‌کشیدند.

همچنین اعتبار و اعتماد کتاب، از اعتبار طریق شیخ طوسی نسبت به کتاب برمی‌آید. گفتار علما که اطمینان و اعتماد به کتاب را می‌رساند، مجالی برای بی‌توجهی به کتاب و راوی آن باقی نمی‌گذارد.

۳ـ ۴ ـ ۵. شواهد و پیگیری‌های مرویات ابن مستفاد

وقتی مرویات عیسی بن مستفاد در کتاب الوصیه را مرور کنیم که ابن طاووس در کتاب طُرَف با اعتماد به آن نقل کرده ، ارزش و اعتبار کتاب را در احتجاج عقیدتی می‌یابیم . نظری بر آثار معتبر شیعی مانند کتاب‌های سید مرتضی و شیخ صدوق و شیخ مفید ، می‌رساند برخی از مضامین این کتاب ، متواتر و پاره‌ای از آن مستفیض و باقیمانده معتبر است ؛ به عبارت دیگر ، شاید بپذیریم طرق به کتاب عیسی ـ به دلیل ضعف برخی از راویان آنها ـ از جهت سندی ضعیف باشد ، ولی ضعف مضامین کتاب ، قابل قبول نیست ؛ توضیح اینکه بسیاری از مطالبی که در بعضی منابع ، با سند ضعیف روایت شده ، در جای دیگر با سندهای صحیح روایت شده است ، بلکه همراهی و پشتیبانی اسانید و مرویات ـ حتی با وجود ضعف آنها ـ اطمینان به صحت آن را می‌رساند و تمام همّ فقیه و پژوهشگر ، چیزی جز کسب اطمینان نیست ؛ علاوه بر آن ، الفاظ و مضامین روایت کتاب الوصیه ، گواه صحت آن است و نشان می‌دهد از امام معصوم صادر شده است ؛ چنان که علامه مجلسی رحمه الله بدان تصریح کرده است . (بحار الانوار ۲۲ : ۴۹۵) .